ع۱۸۱

مناقب غوثیه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل كرامات الولي تتمة لخوارق النبي صلى الله عليه وسلم
ومعجزاته فان كل ولي على قدم نبي فكراماته على قدر قدمائه ومن ثم امن بكرامات الاولياء
فقد امن بمعجزات الانبياء ومن انكر بمعجزاتهم نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات
اعمالنا من يهدي الله فلا مضل له ومن يضلله فلا هادي له ونشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله صلى الله عليه وسلم وعلى اله وصحبه واوليائه
سيما على قدم المبارك سنه بعد الصحابة والائمة وهو غوث الاعظم الكامل شيخ الكل وغوث الثقلين
وغوث الاعظم والفرد الافخم والنبراس الاشهب والطراز المذهب وهاب النوال
وسالب الاحوال القطب الرباني الغوث الصمداني المحبوب السبحاني الشيخ
ابو محمد محي الدين السيد عبد القادر الحسني الحسيني الجيلاني رضي الله تعالى عنه وافاض

علی العالمین فیوضه ومننه الی الابد میگوید بنده ضعیف گنهگار محتاج سوی رحمت پروردگار
فقیر محمد صادق شهابی سعدی قادری کان الله له کما کان المشایخ هر گاه در نکو حضرت
سلطان الاولیا غوث الاعظم رضی الله عنه بر قدم جد اعلای خود صلی الله علیه وسلم
چنانچه مذکور است در بهجة الاسرار شیخ امام قطب همام حضرت شیخ شهاب الدین
عمر السهروردی رحمة الله علیه گفت شنیدم حضرت شیخ محی الدین سید عبد القادر رضی الله عنه
در منبر میگو بر سر کرسی در مدرسه خود هر ولی بر قدم نبی است و من بر قدم جد خود صلی الله علیه وسلم
و نبرداشت مصطفی علیه الصلوة والسلام قدمی مگر آنکه نهادم قدم خود در موضعی
که برداشت از آن موضع قدم خود مگر آنکه بود قدمی از اقدام نبوت زیرا که نیست سوی
سوای رتبه نبا مدخل اقدام نبوت سوی غیر نبی انتهی گشت قدم او بر گردن های سایر اولیا
چنانکه بود قدم مصطفی صلی الله علیه وسلم بر گردنهای سایر انبیا و گشت کرامات و مناقب
او بی نهایت و بی شمار چنانکه ذکر کرده است صاحب المقامات العلیة والکرامات
الجلیة الشهیر گنج بخش گنجلکیه حضرت شیخ احمد گهنو قدس الله سره در رساله خود که در مناقب
مشایخ المتوطنین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه جلیه و ظاهر است نمیگنجد ز انبیا حضا
لب انبیز او فرابت او علیه و با هر حیث نزدیک است که مطالعه خود را که خداوند عارف
و احاطه نمودن گوی عبارات و اسالیب و اضعاف اگر بنوشته آمد از زبان های قلم

هرآینه فخر کنید و اگر بنویسند آنکه نیست هیچ خلق هرآینه عاجز و حاضر آیند لیکن کم گوهر شبچو
هیچ‌اند که از صدف وز آنها و قطره از بحر آنها انتهی عمدة المحدثین شیخ عبدالحق دهلوی
در تکمیل الایمان می‌آرند که وجود کرامات از بعض صحابه و اولیا بطریق
شهرت و تواتر ثبوت یافته که تردد و انکار را در آنجا مجال نیست خصوصا اعاظم
اولیا چنانکه حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه
و امام عبدالله یافعی رحمة الله علیه گفته است کراماته ما بلغت مثلها فی آفاق التلوه الذی
بلغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق انتهی چنانچه بود معجزات خاتم الانبیاء صلی الله علیه وسلم
بی‌نهایت و بی‌شمار و گشت شیخ الثقلین بلکه شیخ الکل چنانچه بود صلعم نبی الثقلین
بل نبی الکل و بود و بی‌بهر از تعلق شدن کلین چنانکه بود صلعم نبی بنی آدم
والطین چنانکه می‌گفت در منافی مواجیه و نگر می‌گشت بر بدن مبارک صلعم
و بود عرق وی معطر و خوشبو چنانکه بود عرق بدن مبارک صلعم چون در بیت الخلا
مورفت بول و غایط او را زمین فرو می‌برد و بو پرسیده شد حضرت غوث
رضی الله عنه ازین حالات پس فرمود بالله هذا وجود جدی صلعم لا وجودی لغیری لکن وجود
وجود رسول الله صلعم نه وجود عبدالقادر رضی الله عنه درین کلام اشارت است
بسوی فنا را تم الحضرت غوثیه ذاتا و صفاتا و فواده و فعلهٔ حالهٔ و کمالهٔ پس معلوم شد

که رتبهٔ آنحضرت اعلی است از رتبهٔ سایر اولیا و تصرفات و صفات وی رضی الله عنه
بسیار است از دیگر اصفیا دست بهم اسباب افاضهٔ عنایات و فتوحات بر خلوص محبت و رسوخ
اعتقادات و نیل حاجات مشغول کند با استماع محاسن و مناقب بحضور دل و شهود قلب و
مشاهده و شهود قلب چنانکه گفته اند هر قدر یکه از محاسن و مناقب بزرگی بحضور خاطر شنیده شود
محبت و اعتقاد شنونده در حق آن بزرگ زیاده تر گردد نه تنها عشق از دیدار خیزد
بسا عشق که از گفتار خیزد اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هو المسک ما کررته یتضوع
و هر قدری که محبت و اعتقاد و رسوخ و خلوص باید فتوح و توجهات آن بزرگ بر آن محب
و معتقد زیاده تر فیضان نماید و لهذا گفته اند ز ارادتی بنما تا سعادتی ببری پس هر که خواهد
که فیوض بزرگی حاصل نماید مناقب و محاسن وی بحضور خاطر و حضور دل استماع کند و بخواند
تا محبت و اعتقاد متزاید گردد و بدین وسیله مطالب خود حاصل نماید چنانکه حق تعالی میفرماید
فاذکرونی اذکرکم و نحن نقص علیک من انباء المرسلین الرسل ما نثبت به
فؤادک و نیز میفرماید انا عند ظن عبدی و ولی نیز وارد است عند ذکر الصالحین
تنزل الرحمة پس بنا برین همین این فقیر جهت کسب سعادت خود و مطالب و سایر مریدان
سلسلهٔ علیهٔ قادریه بعض مناقب حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء حضرت
غوث الاعظم رضی الله عنه که در کتب مشهوره مثل بهجة الاسرار و تکملهٔ حضرت نافع

قدس سره بود در ایشان دیگر و ملا قطب مشایخ کبار زمانند در منشور ایشان حبیب الله مرشدنا و مرشدنا
و مولانا الاکبر شیخ شیخ الجلیل الجلیل قدوة العارفین عمدة المحققین مظهر آثار غوث الاعظم
و مظهر انوار فرد الافخم صدر المصوری والمعنوی رسمه کرسمه واسمه کاسمه اعنی السید عبد القادر
بن سید عبد الجلیل الحسنی الحسینی عفی الله الذی هو من اکابر اولاده و اعاظم خلفائه فی بلده
احمدآباد رضی الله عنه و عنهم الی یوم القرار جمع که در سلک خط منظوم ساخته و برخی دلتو باب
سلطان سنین عمر صوری الحضرت در بحار حال در لفظ الکمال شده است تاریخ تولد
شریف از کلمه عشق هویدا است و مجموعه برای تاریخ وفات الحضرت از ثنایت استغفار
کرده شد ولیکن نسخه مناقب غوثیه نام نهاده شد و بالله التوفیق باید دانست
که هر ثنا که در حمد حق سبحانه و تقدیس نبوی و بدایعی که در این ثنا شامل نفس در امر همه
وجوه بیشتر از التصدیق باید لو اگرچه تو بنده آن معلوم باشد هم چنین بر نعتی که در رخ رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم نبوی و در آن منقبت سخنی بیابی در مناقب مرتبه نبوت باید یا فاده
در کمالات آن لحظه باید رسید و وجوب آنند اللته از آن فیق کنی اگرچه صاحبش معلوم شود
و همچنین بر منقبتی که در حق ولی مکمل نبوی و در آن سخن باشد در این از خطا الف الوهیت
با نبوت است البته از تصدیق وا دعا آن بسیار بحد امتناع انکار از آن را در دل خود بسیار بندی
اگرچه قائلش از آن اندکی چه در صورت احتمال انکار کرامات اولیا میشود ولیکن موجب

مفقت وخذلان است معاذ الله و نیز هر کلامی که در باب تصوف و حقایق از اولیای
الکمال مسموع گردد و ظاهر آن کلام مطابق شرع نباشد باعتقاد بنا بر آن توقف نمائی و از جرح
علیهم السلام آنرا بخلاف کنی و انکار آن را از دست خود ندهی زیرا که کلام ایشان گاهی مرموز
و غامض مبنی فی الحقیقة بر سند الهی یا بجانب نبوت خواهد بود و بر طبق بطنی از بطون
قرآن یا حدیث خواهد بود و لکن منهج اسلم است و قویم باب هو الصراط المستقیم و نیز
باید دانست که ارواح انسانیه بحسب ظهور مختلفه سه نوع اند اول ارواح مجرده یعنی
هنوز بعد بدن متعلق نشده اند دوم ارواح منصرفه که بعد بدن منصرف شده اند و مدبر و منصرف
در آن بدن است بجهت کسب کمالات لکن تعلق مثال تعلق عاشق بمعشوق ما تعلق بالذات
بممالک یعنی حلول و سریان در وی نیست و اینها را انسانیه خوانند بخلاف ارواح حیوانیه که اینها را
حلول و سریان است و سیوم ارواح مفارقه که از ابدان متعلقه خود بموت طبیعت مفارقت
جسمیه نموده اند لیکن تعلق باقیست بسبب ظهور حکم بعث و نشر که در قیامت خواهد بود و نیز
ارواح الکمال کمل عباد الله را سه تصرف است یکی تجرد و تمثلات خصه بهر صورتی و جسدی که خواهند و لیکن
تجرد با قیاس از تعلق است ببدن یا بعد تعلق ببدن یا بعد مفارقت از بدن اما تجرد قبل از
تعلق به بدن مثل تجرد روح حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است کرم الله وجهه [illegible] که سلمان فارسی
در بادیه را از شیر درنده [illegible] تجرد او بعد از تعلق ببدن در آمدن نفوس کامله است در خیال

وخواب هرکه خواهد حاضر شدن در تصور مُرید و در امکنهٔ متنوعه و در یک وقت چنانکه در سیر
بعض اولیا ثابت است اما بعد مفارقت نیز همین حکم دارد چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم
و در بعض روایت آنها است دیده اند در آسمان نماز میگذارند البته این تصرف دوم بر دو
رحمت بسیار است در جسد عنصری کثیف الا خلط سو و روحانی لطیف گردانند اگر خواهند
آن بردو اتم باشد چون جسد مبارک حضرت پیغمبر خدا صلعم برای همین سایه نداشت
و چنین بر دو حضرت بلال و حضرت اویس قرنی رضی الله عنهما در منتخب کنز العمال عن ابی هریره
رضی الله عنه که مرویست قال النبی صلی الله علیه وسلم یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته
فی السلام منفعة فانی سمعت اللیلة دف نعلیک بین یدی فی الجنة قال ما عملت
عملا ارجی عندی من انی لم اطهر طهورا اما کتب لی ان اصلی وقال صلی الله علیه وسلم
یا بلال سبقتنی الی الجنة وما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتک قال یا بلال ما اذنت
قط الا صلیت رکعتین وما اصابنی حدث قط الا توضیت وصلیت رکعتین وقال
سهد اخی عبد الله بن بریده قال صلی الله علیه وسلم ارأیت الجنة فرأیت امرأة ابی طلحة ثم سمعت
خشخشة امامی فاذا هو بلال وعن جابر قال صلی الله علیه وسلم دخلت الجنة خشخشة فقلت
ما هذه قالوا الغمیصاء بنت ملحان عن جابر و در کتب بعض مشایخ از حدیث نقل میکنند که رسول صلی الله
علیه وسلم در قاب قوسین و در مقعد صدق عند ملیک مقتدر رسیده اند دیدند مردی را زیر سر

تا بارگاهم کشید علیحده است حضرت الشیطان عبرت گرفت بلکه حضرت اله مسئلت نموده در چنین
جای بوده بی ادبی حیث ولکن بی ادب کسب نبدا در رسید که ولایت حضرت الناس گو
کمرا لشوق تمام است که او سعود در پایم فرمان آمد بعد از استغفار ساخته اند که استراحت نموده
و بلکه این عهد که مراد جهان پوشیده داری و هیچکس سوی من از آشنا و شناس نگهداری و ما نیز عهد
کردیم که ترا و امثال ترا با هیچ آشنا و شناس نگهداریم و نوع سیوم تلطف از شناسان یعنی
ارواح کامله مکمله چنانچه لطف بالذات ارند تلطف بالاثر اند که آشنا را مثل خود لطف
سازند و لیکن توقف در ملائکه و جن هم هست چنانچه احضار تحت تلقین سفر که ملائکه موکلات
دعای اصف بر خیال خوانند و ملائکه بدان دعا تحت سعی حاضر او لوند تلطف لیکن سر بر لحو
بنی
چون این مقدمات روشن شد باید دانست که افاضه ارواح کامله مکمله بر هر نوعی با فرد
زمین نوع خواه بکنند و جهت یکی در عالم ظاهر چون تربیت و ارشاد اشباهات خود
و هدایت اولیا مریدان صادق القلب بالمشافه و المواجهه دوم توجه غایبانه
روانیه بکدیگر چنین توجه سرور عالم صلی الله علیه و سلم در تربیت اویس قرنی رحمة الله دیگر توجه
نمودن در مقام بزرگی تربیت مستعد قابل دیگر توجه و تربیت شخصی که مرا اینده که بعد از و
بعالم ظهور خواهد آمد و این قسم برکات گویند دیگر توجه روحی که در عالم برزخ بر یکی
سوار از اشخاص مستعد که بیشتر زمان تربیت کنند لیکن تربیت بیدار شده بعالم ظهور خواهد آمد

چنانچه نصّ کمال روح محمدی صلی الله علیه وسلم وعلی آله وصحبه از عالم بجز بدیهی تربیت حضرت
اسمعیل علیه السلام ولکن نصّ تربیت روح گویند وحضرت اسمعیل صلعم دعا کرده محمد را
بجهة این مسئله ارباب تعمیم نیست بلکه ارباب تخصیص است یعنی با مناسبت تامه در اعمال
و اقوال و ارتفاع میان مرید و مربی بنا بر آن دعای روح او مر تو ابد شد و این مناسبت از این جهت است
مناسبت قدم و لسان و قلب زیرا که کمالات علمای سر صفت صدق در سه چیز اعتبار کرده
یکی در قدم ولکن قدم صدق نه از قدم ظاهر عبارت است بل از قدم معنوی اشارت و آن طی
مراحل آداب و سلوک مسالک اخلاق و عبور بر مقامات نفس و قلب و روح و سر و خفی است
دوم لسان صدق و آن آنست که سخنهای حق که بوساطت وحی و الهام و استماع و القا
بالشیان رسیده باشد بقدر استعداد هر کس بوی رساند و صاحب لسان صدق شود نشر کرامات است
اول رکن صبر و صدق است و نشر فضیلت روی فضول و دعا او مستجاب و علم وی نسبت حق و مرحق
باطل و کشف و اسرار معاینه و حکم او نافذ و تلقین او موجب مطلوب حقیقی کما قال ابراهیم
علیه السلام واجعل لی لسان صدق فی الآخرین سیوم قلب و آن انکشاف آیات
غیب و شهادت است در قلب کاملی و مکملی یا بلباس صور مثالیه در قوت خیال او
در خواب یا در بیداری و مناسبت هر صورتی با معنی مفرده و متکثره یا نبوت معنی
مجرده از صور قوه علمیه او دلیل است کما قال الله تعالی در صفت رسول الله صلی الله علیه وسلم

ما کذب الفؤاد ما رای الی قوله لقد رای من آیات ربه الکبری که این ثبوت بر بدن شفاف

صوری را ما دلیل است ثانی یعنی ثبوت معانی مجرده در قلب کامل مکمل است کما قال

الله تعالی فاوحی الی عبده ما اوحی و شک نیست که این هم احوال شریفه در معراج گو محض

معراج در اصطلاح صوفیه نهایت مرتبه را گویند پس معراج هر نبی غیر معراج ولی و غیر معراج

عامه مومنان است و نزد اهل شرع و ارباب حدیث سیر نمودن آن سرور است صلی الله علیه وسلم

از مکه تا مسجد اقصی بر براق که یکی از مراکب جنت است و از آنجا تا سدرة المنتهی که مبدا

حجبات عالیه و منتهای سموات سبع است جبرئیل علیه السلام و از آنجا با ملائکه دیگر جا بجا

مقام بمقام نمود الا ماشاء الله تعالی و تفصیلات لکن در کتب سیر آن حضرت صلعم از مسجد حرام

تا مسجد اقصی اختلاف است در عروج سماوات و عبور سدرة المنتهی او در این چهار قول است

اول آنکه کل مراتب معراج بجسم و قدم ظاهر شد و بچشم سر رویت الحجاب بی کیفیت

حاصل گشته دوم سدرة المنتهی بارفاقت جبرئیل علیه السلام معراج جسمانی بود و از

سدرة المنتهی تا بالاتر معراج روحانی رو داده سوم آنکه از مسجد حرام تا مسجد اقصی طی ارض

بود و از آنجا تا نهایت مقامات معراج روحانی گشته چهارم آنکه از مسجد اقصی آن حضرت

بروجهی کشف حقایق از اشیا و مشاهده آیات سموات بقدم ظاهر طی نموده است و از آن

است که انکار نص سبحان الذی اسری بعبده را کفر دانند و انکار نص ثم دنی فتدلی فکان

قاب قوسین او ادنی را تا آخر دانسته لقد رأی من آیات ربه الکبری فسق خوانند اما سنیه بر
عقاید اینست که بقول اول اعتقاد کنند زیرا که مناسبت ذات کامل الصفات آنحضرت مرتبه
اولیست چه مرتبه دوم و سیوم انبیاء دیگر را و مرتبه چهارم اولیاء امت را می توانند شد
و حدیثی که در صحیح بخاری واقعست مشتملست بر عروج سموات و ملاقات احباب روحانیه یک یک
از انبیاء در سموات سبعه و دلیلست بر معراج جسمانی بدانکه سخنهای چند که در احوال و مقامات
اهل الله رضوان الله علیهم و درین مقام ثبت نمودم از باب شنیدنیست که وقت استماع کنند منافقان
در دل ایشان که از مقامات ایشان خبر ندارند خطور کند مبادا آنکه خطور موجب سقف شود
گرو و معاذ الله و هذا اوان الشروع فی المناقب الغوثیه — المنقبة الاولی
وضع المصطفی صلی الله علیه و سلم قدمه علی رقبته رضی الله عنه فی لیلة المعراج ذکر صاحب جواهر القلائد
که افدست از مجمع الفضائل سمعت عن مشایخ الصوفیه رضی الله عنهم اجمعین ان سیدنا غوث الاعظم
رضی الله تعالی عنه وارضاه رای نبینا صلی الله علیه و سلم لیلة المعراج و شرف تشریف الولایة
المطلقة الاحدیة و خلعة وراثة المحبوبیة تلک اللیلة الجاریة کما نقل عنه رضی الله عنه قال لما
عرج جدی صلی الله علیه و سلم لیلة المعراج و بلغ سدرة المنتهی بقی جبرئیل علیه السلام قال یا محمد
لو دنوت قدر انملة لاحترقت فارسل الله تعالی الی روحی الیه فی ذلک المقام لاستفاد لی
متخلفا عن سید الانام علیه و علی آله الصلوة والسلام فتشرفت به و استحصلت النعم العظمی

والوارثية والخلافة الكبرى وحضرت آدم بمنزلة البراق حتى ركب عليه جدي رسول الله صلى الله عليه وسلم

وعناني بيده حتى فكان قاب قوسين او ادنى فقال لي يا ولدي وصل وصدقت عيني صلى الله عليه وسلم قدمي

على رقبتك وقدماك على رقاب الكل الاولياء الله تعالى انتهى حضرت غوث الاولياء

وغوث الاعظم رضي الله عنه در بعضی اشعار تصریح کند وصلت الى العرش المجيد بحضرة فلاح حتى

لي الانوار و الحق اعطاني الطوق بعرش الله ولو لوث فلاحت لي العرش لي الاملاك والتاج

سمائي وتوجني تاج الوصال بنظره ومن خلعة التشريف والثوب اكساني وشيخ اكمل عارف بالله

سيد نعمة الله محمد قادري بنگالي قدس سره در سفينه نجم با ابن شیخ نوشته اند قد سمعت عن بعض

السادات الصوفية لما بلغ نبينا صلى الله عليه وسلم ليلة المعراج بمقام سمع من جناب الله تعالى

قف يا محمد ان ربك ليصلي شرف تجلية خاصة قال عليه الصلواة والسلام فيها باذنه لي

مع الله وقت لا يسع فيه ملك مقرب ولا نبي مرسل فظهرت جوهرة العشق الذاتي

على الهيئة الطاوسية من وراء الكبرياء وبحضور النجية عليه الصلوة والسلام فسأل عليه الصلواة

والسلام هذا المقام من الملائكة الكرام و الانبياء المرسل العظام من هذا فالهم عليه الصلوة والسلام

هذا ولدك ووارث ولايتك ومحي دينك من بعدك اسمه عبد القادر رضي الله تعالى عنه

وخاطبه بخطاب غوث الاعظم فحينئذ صلى الله عليه وسلم النهجة الشريف ونشر الله الشكور

الشيخ قاسم السليماني قدس سره عن بعض المشايخ وهم عن سيدي غوث الاعظم رضي الله عنه انه قال

لما عروج جدي حبيب الله صلعم ليلة المرصاد استقبلت الله ارواح الانبياء والاولياء

عليهم السلام من مقاماتهم لاجل زيارته فاذا قرب نبينا صلعم من العرش المجيد رأى رفيعا

عظيما لا يرى الصعود الا برفاقة [illegible] فارسل الله تعالى روحي فوضعت كتفي موضع

رقبته فاذا اراد ليضع قدمه على رقبتي سأل الله تعالى عينيه فالهم يا محمد هذا ولدك السيد

عبد القادر لولا ختمت النبوة عليك لكان هو اهلا لها بعد فشكر الله تعالى عليه

وقال لي جدي صلى الله عليه وسلم يا بني طوبى لك رأني ووجدت نعمتك طوبى

لمن رآك ورأى من رآك الى سبعة وعشرين وجعلتك وزيري

في الدنيا والآخرة وصفت قدمي هذه على رقبتك وقدماك على رقاب جميع

الاولياء بلا تفاخر ومباهات ولو كان بعدي نبوة لنلتها ولا نبي بعدي

بعضی از مشائخان کبار چنین نوشته اند که چون سید عالم صلعم در شب معراج بالای

عرش رفتند التماس نمودند در آن اثنا روح حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه

خود را بقدوم مبارک حضرت رسالت پناه صلعم تکیه کنان ظاهر آمد از زبان

گوهر نثار صادر شد من انت فقال الاعظم رضی الله عنه فی جواب صلعم ان ولدک

عبد القادر الکاهر حضرت از روی عنایت و شفقت قدم مبارک خود را

بر دوش ایشان نهادند فرمودند قدمی هذه علی رقبتک وقدماک علی رقبة

نقل عن بعض السادات الصوفيه رحمة الله عليه انه قال حكي عن سيدي كان ولي الله

غوث الاعظم رضي الله عنه انه قال لما شرف الله تعالى روحي في ليلة المعراج برؤية جدي

حبيب صلى الله عليه وسلم واطفي طبيعي علي ما انهم فقال يا محمد اعلمت من هذا الرجال فقال

انت اعلم مني بذلك فقال سبحانه تعالى هذا ولدك من نسل الحسن بن علي واسمه عبد القادر

رضي الله عنهم جعلت محبوبي بعدك وسيكون شانه بين الاولياء كشانك بين الانبياء

فقال لي يا ولدي وقرة عيني قد طاب خاطري برؤيتك وطاب خاطرك برؤيتي

فانت محبوبي بابا محبوب الله ووارثي من بعدي في مقام الولايت ومحبوبيت ووضعت

قدمي هذه على رقبتك وقدمك على رقبة جميع الاولياء امتي انتهى

بعضے مشایخ چنان نقل میکنند که چون سلطان الانبیاء محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم

در شب معراج طبقات سموات طی نموده نزد عرش عظیم رسیدند عرش عظیم بسیار بزرگ

وبلند یافت آوازی از مقام قدس بر آمد که ای محبوب من بالای عرش بیا رسول الله صلعم

در خاطر مبارک آورد که عرش سخت بلند است چگونه بالا روم درین اثنا جوانی بصورت

حسن که نور روشنی عرش مسو منور ساخت پیدا شد ونزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده

تسلیما بجا آورد وپیش آنحضرت بنشست وبزبان التماس نمود قدم مبارک بر گردن من بنهند

آنحضرت هر دو قدم بر گردن ایشان نهادند وان برخاست کردند تا عرش رسید

حبیب الله ازلی و محبوب لم یزلی بالای عرش رسیدند و سوار شدند و متوجه بجوان شکله برسیدند

ای مهتاب سمای مجد نام تو حبیب او دست بر سینه بسته بادب تمام السلام گفت محبوب الحضرت

صلی الله علیه وسلم بخاطر مبارک آورد لکین سنایست رتبه عظیم است و مقامی که درین هست از

مقامات یا آیات ولایت نیست مگر رتبه نبوت که نیز اوراست در دلکه ای حبیب من

وای محبوب من این نور دیده تست و فرزند برگزیده تو نامش سید عبد القادر است

چون دین مبین تو از دست ملحدان بمثابه ممات خواهد رسید این زنده خواهد کرد

و مخاطب القاب محی الدین خواهد گشت سید المرسلین از استماع این کلام فرحان

و شادان شدند و دعای بسیار فرموده گفتند ای نور دیده وای روشنای خاندان من

هر دو قدم من بر گردن تو رسید و هر دو قدم تو بر گردن جمیع اولیا خواهد رسید که قدم ترا

قبول کند درجه عظمی خواهد یافت و هر که انکار کند از ولایت معزول خواهد شد

انتهی باید دانست که حضرت مقدس غوثیه را رتبه قبولیت از روز ازل است

و هر چه هست قبولیت است   قبولیت هر کرا محکم شود   ملکت هر فرقی سر بغان کند

یا در کتاب لطائف لطیفه تصنیف عمده خلفای سلسله شاهیه حق آگاه کمال الدین

بن شیخ المشایخ حق آگاه عبد اللطیف البغدادی شاهی الغیاثی رحمه الله آنکه مرویست

از حضرت غوث اعظم رضی الله عنه که در شب معراج روح پر فتوح حضرت سلطان

محبوبات غوث الاعظم رضی الله عنه که در غلبه شوق مشاهده جمال حضرت سید عالم
صلی الله علیه وسلم از مقام خویش که منتهای مقام اولیاست اشتیاق نموده و محجوب
لطیف گشته بملاقات آنحضرت در علیین معراج که مشرف شده قدم مبارک آنحضرت را
بر رقبه خود گرفت و فیوضی که مخصوص بمقام معراج بود استفاضه کرد آنحضرت را بار بار
گفتند قدم ما بر گردن تو است فرمود آنحضرت را از حضرت عزت ندا در رسید که ای رسول الله
میدانی که این شخص صاحب روح کیست و نام حبیبت آنحضرت عرض داشت که الهی این
روح با جسد اختلاط ضرورست با کمال عشق و محبت بهم و نامش تو نیکو میدانی
ندا آمد که ای محبوب این فرزند تست از نسل حسن بن علی کرم الله وجهه و نامش
عبد القادر نهاده ایم و در مقام ولایت و در رتبه معشوقیه مثل او هیچ ولی نیست ولکن محبوب
ازلی و معشوق لم یزلی بطفیل تست آنگاه حضرت شکر حق تعالی اسعد بجا آورده بفیوض
مخصوصه خود ممتاز ساخته فرمودند یا ولدی قد طاب خاطری برؤیتی وطاب خاطری
برؤیتک دانست محبوبی و محبوب الله و مریدی و خلیفتی و قدمی علی رقبتک و قد
علی رقاب الاولیاء امتی الی ... آن لحظه که حضرت غوثیه در عالم بجسد عنصری ظهور
نموده اثر قدم آنحضرت بر قبه شان نمایان بود مانند اثر مهر نبوت که بر کتف
سید عالم صلی الله علیه وسلم نمایان مصطفی پای مبارک نهند بر دوش ...

نوبه‌ای نهی بر سر از ارباب ولا   در حرز العاشقین لجامع الشریعة والحقیقة الشیخ الامام
فرید العصر وحید الدهر شیخ رشید بن محمد الجنیدی رحمة الله علیه آورده است که شب معراج جبرئیل علیه السلام
نزد رسول الله صلعم براقی آورد برق رفتار هلال نعل انجم مسمار صاحب معراج خواست تا
بر آن سوار شود براق که در چلدی از برق پیش بود قرار نمی‌گرفت و جهیدن و رکوب آن حضرت
تمکین نمی‌کرد رسول علیه السلام فرمود ای براق چیست که مرا سمای و تخت من نمی‌آئی گفت
یا رسول الله جانم خاک نعلین تو باد آرزو دارم که مرا عهد کنی چون روز قیامت بهشت شوی
سوار بر من فرمائی فرمود نعم باز گفت رسول الله صلعم روز قیامت نزد تو براقها بیایند
که هر یک خوب‌تر از من باشند مرا آنوقت چگونه شناسی خواستم دستی بر گردن من زنی
تا نشانه‌مند باشم   بدان نشان که خود مرا مشرف کنی   رسول صلی الله علیه وسلم دست
مبارک بر گردن وی نهاد براق از شادی در پوست خود نگنجید و چندان بر خود ببالید که چهل
گز بلند شد شهسوار میدان نبوت و رسالت که عرش برین کمترین پایه منزلت اوست
با قضای مصلحت و حکمت ازلی با او در ساخت فرمود در شرح اشعار در فتوح غوث الثقلین
شیخ محی الدین سید عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه حاضر شد و گفت یا سیدی وضع قدمک
علی رقبتی وارکب   سر بر قدم می‌نهم و می‌نازم   چشم بد دور که امشب شب معراج
من است   پیغمبر خدا صلعم سوار شد و فرمود قدمی علی رقبتک و قدمک علی رقبته کل

ولی الصالحین شیخ الحضرت رضی الله علیه این ابیات در علو شان خود فرموده اند بزبان
فصیح و شعر بر معانی الکثرت على الأولياء ألقيت سري وبرهاني فهاموا به من سري
وإعلاني فأسكرهم كأسي فباتوا بخمرة سكارى حيارى من شهودي وعرفاني أنا كنت
قبل القبل قطبا مبجلا تطوف بي الأفلاك والرب سماني حرقت جميع الحجب حتى وصلت
في مكان به قد كان جدي به داني وقد كشف الأستار عن نور وجهه ومن خمرة التوحيد
بالكأس أسقاني أنا درة البيضا أنا سدرة الرضا وناداني ربي حقيقا وناجاني
وصلت إلى العرش المجيد بحضرة فلا حجبني لي الأملاك والله سماني وتوجني تاج الوصال
بنظرة ومن خلعة التشريف والقرب اكساني فلو ألقيت سري على الأجبال لغارت
وغص الماء من سر رباني ولو ألقيت سري على نار لأخمدت النيران من عظم سلطاني
ولو ألقيت سري بميت لقام بإذن الله وناداني وقفت على الأجبل حتى شرحت
فنزحت التوراة والنظر عرياني كذا سبع الألواح جمعا فهمتها قرأت زبورا كاملا ثم قرآني
فكنت رمزا كان عيسى يحله به كان يحيي الموتى والرمز سرياني وعجب بحار العلم من قبل
أن أتى رخي ورفيقي كان موسى بن عمران فمن في رجال الله نال مكاني وجدي
رسول الله في الأصل رباني أنا قادري الوقت عبد القادر اسمي محيي الدين والأصل جيلاني
من كلامه الخاصة صادرة بمقام المحبوبية عنه طرف بحالي أسهار ووقف بربانی

و بحر لدور فی کل عانی ازنام العلوم والدال سقانی بدانکه در حضور روح شریف حضرت
غوث اعظم به تحقیق جسم لطیف و مرکوب شدن در علیه الصلوة والسلام بجهت عروج
و صعود رسالت پناه صلی الله علیه وسلم زنهار استغراب نه نمایند مثال این واقعه از دیگران
هم در شب معراج ظهور یافته چنانچه در مقدم از احادیث صحیح ثبوت یافته در حضرت بلال
رضی الله عنه در شب معراج پیش آنحضرت سیر کرده اند ذکر فی نهایة ابن الاثیر انه قال صلی الله علیه وسلم
لبلال ما دخلت الجنة الا سمعت خشخشة فقلت من هذا فقالوا بلال الخشخشة حرکة لها صوت الصلاة
و حضرت اویس قرنی هم در مقام مقعد صدق عند ملیک مقتدر خوابیده یافته اند و لذلک اکبر مرقوم
واقعه برده اخبار نموده اند و دیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شب معراج کما ابنه ملحان بود
و زن ابو طلحه بود در بهشت و دیدن آنحضرت علیه الصلوة والسلام ارواح انبیا علیهم السلام
در سموات در بعضی آن انبیا نماز میگذارند و در حجره العاشقین و غیره گذرانیده اند و در شب
معراج با سید المرسلین موسی علیه السلام ملاقات شد گفت بالاخ الصالح بالنبی الصالح انت قلت
امتی کانبیاء بنی اسرائیل فرمود آری گفت آیا باشد در یکی از علمای امت شما در نبوت
حاضر شود با وی من سخن گویم آنحضرت صلی الله علیه وسلم روح محمد غزالی را پیش موسی علیه السلام
حاضر آورده ایشان به عروج فرمودند و میان ایشان سلام واقع شد موسی علیه السلام فرمود ما اسمک گفت
محمد بن محمد الغزالی موسی علیه السلام گفت من از اسم تو پرسیدم نه از پدر و جد تو محمد غزالی گفت

حق تعالی پرسید ما تلک بیمینک یا موسی و شما گفتید هی عصای اتوکؤا علیها واهش بها علی
غنمی ولی فیها مآرب اخری اگر میگفتند هی عصای فقط هر آینه کافی بودی موسی علیه السلام
جواب داد که چون حق تعالی فرمود ما تلک بیمینک دانستم که او عالم الغیب والشهاده است
لیکن سوال کرد مگر جهت استیناس در مطالعه پس باقتضای حال و مقام این کلمات زیاد کردم
گفتم محمد غزالی گفت چون هم اسرار مکالمه طلبید نیز کلمات زیاد کردم موسی علیه السلام باستماع کلیم
اینجا سکوت فرمود و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از مقام خود بعصای مبارک بمحمد غزالی
اشاره فرمود که با موسی اینقدر بی ادبی چرا کردی گویند که چون محمد غزالی در دنیا ظهور نمود اثر آن
عصا بر بدن مبارک محمد غزالی ظاهر و نمایان بود و در رفیق الطلاب آخبار العارفین شیخ محمد حسینی
از شیخ الشیوخ نقل می کند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم انی رایت رجالا من امتی
فی لیلة المعراج مرتبهم الذی فی مقام و در ذکر مقام محمود میفرماید المقام المحمود هو الذی لا یشارک له فیه
غیره علیه الصلوة من الانبیاء والرسل والاولیاء من امته انتهی و حضرت شیخ نظام گنجوی میگوید در شب
معراج که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر براق سوار بودند و غاشیه آنحضرت بر دوش من بود
و نشانش هست که اینحال البته وارد آنست بعد و باینها آن لیکن جهان اگر طاقت سیر ممالک
بیان خود وانشنه لیکن جهت احتشام اعانت مرکوب اصلا سیر نمیکنند و در منجلورث
درعظمت وا فتند از شان نقصان ... یا بلکه سیر بادکی عجب و عمار لازم می آید و مخنس

آن پادشاه هر دو جهان صلی الله علیه و سلم چون جمیع ملائک و ملکوت مأمور گشتند حق تعالی
جهت تعظیم و تکریم آنحضرت را از مکه معظمه تا بیت المقدس مرکوب مبارک براق سیر کنانید
و بمعارج سماوات که کیفیت آنها حق تعالی نیکو میداند رسانید و چون حضرت جبرئیل علیه السلام
در سدرة المنتهی توقف و تاخیر نمود و گفت لو دنوت انملة لاحترقت پس آنگاه
روحانیه عروج فرمود الی ما شاء الله تعالی و حضور روح حضرت سلطان الاولیاء غوث الاعظم
رضی الله عنه در مقامیکه حضرت جبرئیل علیه السلام و عروج آنحضرت نبود سوی شخصی از اولیای
امت آنجا دیده اند چنانکه عمدة المحدثین الامام نجم الدین الغیطی در کتاب معراج نوشته اند
بدین عبارت ثم رفع الی سدرة المنتهی فغشیه سحاب فیها من کل لون فتاخر جبرئیل صلعم
ثم عرج به حتی ظهر لمستوی سمع فیه صریف الاقلام و رأی رجلا فی نور العرش فقال من هذا املک
فقیل لا قال من هو فقال هذا رجل کان فی الدنیا لسانه رطب من ذکر الله و قلبه معلق بالمساجد
ولم یستسب لوالدیه قط ورأی ربه سبحانه و تعالی فخر النبی صلی الله علیه و سلم ساجدا و کلمه ربه تعالی
عند ذلک فقال یا محمد قال لبیک یا رب قال سل تعط قصه و بدانکه در شب معراج
حضرت ولی قرنی رضی الله عنه در مقعد صدق در خوابت بود و از لقای محمدی صلی الله علیه و سلم
در او ادنی باز مانده آن دولت عظمی او در تبه علیه نصیب حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه
نموده اند که آنحضرت در آن مقام غایب دیده اند و از اسرار آن قرب جامی شنیده اند و دمساز

ممتاز کردند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و ازین جهت که سید
محمد مکی در بحر المعانی گفته اند که حضرت سلطان الاولیا السید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
در مقام محبوبیت اقامت دارند لیکن ایشان مستوران قبای محبوبیت آنحضرت
رضی الله عنه شهرت تمام دارند مانند اشتهار محبوبیت حضرت حبیب الله صلی الله علیه وسلم
لکونه علی قدم المنقبة الثانیة فی تولده المبارک له رضی الله عنه چون ولادت باسعادت
حضرت غوثیه محبوبیه بسال چهارصد و هفتاد است و آن شبی که اول ماه رمضان المبارک
بود متولد شده اند شیخ جنید ظاهر شده نیک همان شب حضرت رسالت پناه با جمیع صحابه و ائمه
الهدی با سایر اولیا در واقعه نزد قطب الاقطاب غوث الموجودات سلطان المومنین
نور الحق والدین سید ابی صالح موسی جنگی دوست رضی الله عنه آمدند و مبارک باد دادند
و آنحضرت علیه و آله الصلوة فرمودند یا ولدی یا ابی صالح اعطاک الله ابنا و هو ولدی و حبیبی
و محبوب الله سبحانه تعالی و سیکون له شان فی الدنیا و عند الاولیاء و الاقطاب ثانی
بین الانبیاء والرسل دوم آنکه آن شب شیخ دختری در گیلان متولد شده مگر پسر آن
و همه اولیاء در حالت اهل حالات بوجود آمده اند و آن یکهزار و دو هفصد کس بودند از بندگی
حضرت شیخ محمد بن محمد عیسی برهانپوری قدس الله روحه ملفوظ او منقول است که چون
حضرت مقدسه غوثیه محبوبیه سوال از طلب بار در رحم مادر بردن آوردند برای رعایت

حضرت ایشان رضی الله عنه بسیار اولیا را ابرار از صلب ذریت و رحم ام بیرون آورند حکم
که لدنی صحبت آنحضرت باشند سیوم آنکه بفرمان الهی ارواح سایر الانبیاء و رسل
علیهم السلام متابعت سید العالمین صلی الله علیه و سلم در رویای حضرت سید ابی صالح
رضی الله عنه آمدند و بشارت دادند که جمله اولیاء اولین و آخرین در اطاعت این
فرزند ارجمند شما باشند و قدم شریف او را بر گردنهای خود نهند و قبول کنند و از ان شرفی
درجات اینها کنند و هر که از و انحراف نماید از ذروه قرب بیفتد و در تیه حرمان
و خذلان و بعد نزول نماید چهارم آنکه تا تمامی ماه رمضان المبارک جز وقت افطار
روزه پستان والده ماجده در دهن نمیگرفتند و بمرتبه معینی که کلام آنجناب منسوب است
بدانیه امری ذکره ملاء الفضلاء صومی فی المهدی به جار شیرتی پنجم بر کتف مبارک
آنحضرت نقش مبارک قدم محمدی صلی الله علیه و سلم که در شب معراج بر دوش آنحضرت
رضی الله عنه نهاده بودند منقوش بوده و مبرهن می‌شد اما تولد با سعادت آنحضرت در شهر مبارک
گیلان است و آن قریه ایست بر ساحل بحر ۳ روزه راه از بغداد است و در بعضی نسخه
آنحضرت جیلی میگویند و بعضی نویسند مراد از جیل جبال گیلان است نه آنکه بعضی توهم مراد
جبال نزدیک بغداد است چنانکه صومعه واسط نزدیک شهر لاهجان و جد مادری آنحضرت
رضی الله عنه سید ابو عبدالله صومعی از ابدال است و حالا اولاد ایشان آنجا میباشند و خانقاه

با رونق دارند و والده ماجده آنحضرت فرمودند که چون فرزندم سید عبد القادر متولد شد هرگز در
روز رمضان شیر نخورد این سبب دولت مادر زاد و منقبهای حدیث شریف السعید من
سعد فی بطن امه شرح این حال است و لکن سن در آن وقت کامله است
و وقت تولد شریف والده ماجده ایشان قدوة العارفات و سیدة العالمین حضرت
ام الخیر امة الجبار فاطمه بنت حضرت سید ابو عبد الله صومعی الزاهد الحسینی رضی الله عنها
شصت ساله بود در این سن آبستن خرق عادت است نور آن گلشن وردی مبارک
آنحضرت چنان درخشان و تابان و با مهابت و جلالت بود که برای دیدن او هیچ کس
تاب دیدنش نمی ماند و چشمهای وی خیره می شد حسن یوسف و اخلاص محمد و صدق صدیق
و عدل عمر و حلم عثمان و علم و شجاعت و فتوت حیدر داشتند المنقبة الثالث فی
شهادة المشایخ علی علو مرتبته علی سایر الاولیاء ذکر الامام الاورع الازهد محمد
بن سعید بن دریع الرکانی فی کتابه المسمی بروضة النواظر و نزهة الخواطر فی مناقب
شیخ عبد القادر فی الباب السادس فی ذکر المشایخ الذین شهدوا و اقروا برتبته السنیة
فی قطبیته رضی الله عنه و عنهم اجمعین شهدت برتبته جمع من مشایخ فی عصره
کانوا یخبرون باکرامه اما الذین تقدموه فبشروا بقدومه المیمون اکرمهم الحایر کالامام
البصری الحسن الذی عمد الطریق لسالک والسائر فی عنصره السامی الی علو الشریف

القطب محی الدین عبد القادر ما فی ریثہ کان صدر زمانہ   الدولتہ ما کرم طایر یا نسیح عبد القادر

صدر زمانہ لجامع الجود والعز بد الدم والکمال کانوا فیہ حجابہ فنفد سوه وکل

عساکر والی السلطان تقدم خیر شمس تعبث کل نجم زاہر ہو حیث قدم الذی حصعہ

رقاب اولیاء بغوثنا جرا وقال منجزا علنا کرسیہ قدمی علی رقبۃ جمیع اکابر ممتنب

جمع الاولیاء روسہم لجلالہ ما دام الحاضر قد کان بین الاولیاء معظما لعلم والحال

الشریف الفاخر لکنہ علیہ شقاوة سبقت کابلیس اللعین الکافر لم یمنعہ احد سوی رجل

سلبا عن حالہ من اصفهان فکابر و قد سبق القول فی الباب الخامس من کتاب روضۃ

النواظر ان علما التاریخ رحمہم اللہ ذکروا ان من لدن الحسن من اثر البغوی رحمہ اللہ الی الظہور

الشیخ عبد القادر محی الدین رضی اللہ عنہ ما انفرد سبع فی مجلس الاجابر علی سجادة الدالیۃ الظہور

الشیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ واعزنہ بانہ قطب زمانہ المنقبۃ الرابع فی مدارک

من ذکر اسمیہ بو الطہارة ثم علیہ علیہ در کتاب کلذر معانی زولہ اند کہ در عہد دولت

حضرت سلطان المحبوبین غوث اعظم رضی اللہ عنہ خبان بحدی کہ نام مبارک آنحضرت

رضی اللہ عنہ بی طہارت بہ زبان راندی سر از تن جدا شدی روزی جدا مجد سید المرسلین

صلوات اللہ علیہ وسلم بخواب دید که ایشان فرموده اند که ای فرزند بزرگ جلالیت

کند در بعد زین عهد زمانه خواهند کرد که نام حضرت ذو الجلال ونام مرا بی طهارت

بی ادبی خواهند گفت زن آن باز آنحضرت رضی الله عنه بزرگ جلالیت کردند و معاف
داشتند و گویند هر کس در اوایل حال بود که هر که نام آنحضرت رضی الله عنه را بغیر وضو میبردند
به اجابت سر از تن او جدا شدی از ترس جان مردم نام بغیر وضو بر زبان نگرفتند و ادب می داشتند
بعد از آن جمع اولیاء بغداد در آن زمان ملتجی شدند آنحضرت رضی الله عنه فرمودند مرا نیز
کشتن مخلوق دشوار آمد که خلق خراب و ضایع میشود از آن در گاه الهی جناب سلطانه فرمان آمد که تو
نام مرا اعظم دانی همچنین نام ترا معظم داشتیم هر کس را [illegible] هر که نام مبارک آنجناب بغیر
وضو بر زبان راند تنگی و ضیق در رزق او حاصل شود هر که بسور مبارک آنحضرت چیزی
شیرینی هدیه کند باید که البته وفا نماید تا حاجت او بیند و هر که شب جمعه قدری شیرینی برای روح پرفتوح
آنجناب هدیه کند و فاتحه میخوانده باشد گناهانش دور و حاجات شود هر که با وضو باخلاص تمام
نام مبارک بر زبان راند همه روز خوش حال و خوشوقت باشد و گناهان همه روز او محو فرمایند
مولف این رساله کان الله له میگوید که از مشایخ خود شنیده ام که جناب حضرت غوثیه محبوب سبحانی
مدام از شغل [illegible] حضور نماز که [illegible] گویند اما علی حد معنعن و مسلسلات
از حضرت ختمی پناه صلی الله علیه وسلم و حضرت مرتضی و حسن و حسین رضی الله عنهم بالاتصال اجازت
بجد و آنحضرت رضی الله عنه عامل این بوده اند از بسیاری دست [illegible]
ام معمول آمل کنند مسلسله علیه هر که نام نامی و اسم گرامی او بی طهارت صوری بر زبان

لذ سو نبودی سر از تن او جدا شدی آنگاه حضرت سید العالمین و خاتم المرسلین صلعم در باطن ایشان فرمودند

یا ولدی خالد وجود شما خود سیف الله گشته اکنون چه حاجت خواندن سیفی است از آن پس چند گاه

ترک ذکر و باز بامر عالی خواندند و گویند در شخصی از ارباب ولایت در رفع حرج در خدمت حضرت

غوثیه محبوبیه سو و قصد داشتند او سوار شنارث مراقبه فرمودند چنین او مراقبه کرد و می بیند که زیر پاش

شمشیری برهنه او بخته است و مکان خود سو بر وی زده دو پاره میکند حضرت فرمودند که چشم وای کن

بس فرمودند کسیکه با شمشیر چنانک نماید حرکت کنم چه وی بیند اما محبان و مخلصان به جایکه میکنند ندای عفو

ملفوف کنند و مخالفه مخالفان هلاک و آنحضرت فرمودند بعد اما سیفی مشهور و توسی مو نور

و سهامی صایب و ذکر سیری انا نار الله الموقده بعد ازانکه همه اهل ولایت شفاعت آوردند

حالت بر محبان و مخالفان یکسان شد المنقبة الخامس فی احیاء اهل و فی مجادلة العوی

المحمدی صلعم در اسرار السالکین آورده اند که روزی حضرت قطب العالم غوث الاعظم سلطان محی الدین

ابو محمد سید عبد القادر الحسینی الکیلانی قدس الله اسرارهم در راهی میرو رفتن بودند و میگذشتند که دو کس

در مجادله و مباحثه دیدند یکی از ایشان محمدی بود و دیگر عیسای علیهم السلام محمدی گفت پیغمبر ما افضل

و برتر است و حضرت محبوبیه غوث الاعظم رضی الله عنه و قدس الله تعالی العیسای فرمودند که فضل پیغمبر تو

بکدام دلیل ثابت شد یا گفت پیغمبر ما معجزات احیای اموات داشت مرده را زنده می ساخت

حضرت غوث رضی و محبوب رکم رضی الله عنه فرمودند که من یکی از گروه مصطفی ام و شب و روز

بیرون آورم صلی الله علیه وسلم اگر احیاء اموات جویم و مرده قوم نگویم زنده زنده نحوه و از گور بیرون

آید بیا تا بر سر قبری قدیم که عظام صاحب آن قبر رمیم شده باشد برویم و وقفات نبوی صلی الله علیه وسلم

معاینه کنم آن مرده مبعوث حضرت علیه محبوبیه رضی الله عنه سوی سر گورهای کهنه و قدیم که استخوانهای صاحب

آن پوسیده و ریزیده بود مر آن حضرت رضی الله عنه او سوی رسیدند که معجز نوح آن مرده زنده مکرر دم خبر

مستکفی آن مرده گفت که معجز ما احیاء اموات میخواست قم باذن الله گفت لکن گور از

قوالبت اگر گوئی از سر گور سرود گویان و گنگره زبان بیرون آریم لکن سخن فرمودند و او

سوی قبر او آوردند و گفتند قم باذنی بمجرد گفتن این کلمات قبر او شکافت قوالی خوشحالی

سرود گویان و گنگره زبان بیرون آمد علمای چون آن معاینه کردند لفضل معجز علیه الصلوة والسلام وعلی آله

العظام واصحابه الکرام اقرار نمودند بعد حضرت محبوبیه رضی الله عنه ایمان آوردند و در دین محمدی در آمدند

صلی الله علیه وسلم المنقبة السادسة فی احیاء الموتی اسمه غوث الله الاعظم رضی الله عنه در رساله

حقیقة الحقایق می آرند که بیوه پیرزنی پسری داشت در دریا غرق شده بود آن پیرزن نزد حضرت عالیجناب

حضرت غوث الله الاعظم رضی الله عنه آمده عرض نمود که اعتقاد من آنست که ترا قدرت آن هست که پسر مرا

بمن باز دهی آن حضرت رضی الله عنه فرمودند برو پسر تو بخانه آمده است آن بیوه زن بخانه خود رفت

پسر نیافت باز التماس و زاری کنان بملازمت عالیجناب حضرت محبوبیت غوثیت رسید و روی

بر خاک سیاه نهاد زاری و تضرع نمود حضرت غوثیت مقدس رضی الله عنه مراقبه رفته سر بالا کردند

د فرمودند که پسر تو بخانه آمد و در سیم مرتبه که بیوه زن بخانه رفته پسر را یافت و آنحضرت رضی الله عنه
روی نیاز مجیبی و نیاز محبوبی بدرگاه حضرت جلشانه آوردند موسی کلیم الله و از علیه السلام گستاخانه
عرض نمودند که چرا پسر آن زن بیوه مرا انکار کردی فرمان حضرت غوث شد که سخن درست بجه
مرتبه اول اجزای متفرقه او سه ملائکه آوردند و جمع ساختند مرتبه دوم جناب دادیم مرتبه سیوم
از دریا برآوردیم بخانه بیوه زن رسانیدم آنحضرت رضی الله عنه بار دیگر نمودند که الهی تو همه عالم
سوختی کشتی موجود ساختی که زمانه وانی بر و نکند نیست و در آخرت اجزای متفرقه بلا اسباب
سعد در طرفة العین جمع آوردم حشر احباب خواهی کرد خواه بخشیدن و بخانه رسانیدن یک ذره
بیشتر تو ناچیز چه گنجایش دارد فرمان از رب العزت جلشانه رسید که در عوض این ارزد کی
خاطر کنی قدر هرچه میخواهی بخواه حضرت غوثیه محبوبیه رحمه الله روی خاک نهاده عرض نمودند که الهی
فی مخلوقم حوالت و دانش در خور من خواهد بجه تو که خالقی در خور خود عطا کن حکم شد که از جمیع
بر سر که نظر افکند ولی الله شود و بر هر زمینی که نظر کنی طلا گردد و حضرت غوث محبوب علیه السلام
گفتند الهی درویشم هر دو بمن چه بالاتر ازین کرم کن که بعد از فن سیر نماید حکم از حضرت
عزت جل جلاله شد اسمای تو در فایده و تاثیر مانند اسمای من باشد که اسمی از اسمای من نود
بخوانند انقدر ثواب و درجه یابد که گویا اسمی از اسمای من بخوانند آنحضرت رضی الله عنه
با ادب تمام سر سجده آوردند و شکرانه الهی بتقدیم رسانیدند اسمیکه اسم الله الاعظم

حکایت از آن است المنقبة السابعة فی تخلیص الارواح فی قبضة الملک الموت از حضرت
شیخ ابوالحسن احمد الرفاعی رحمة الله علیه منقول است در روزی یکی از زنهای خیاط قبیله حضرت
غوث الثقلین سلطان محی الدین ابو محمد سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه فوت شده عیال او پیش
آنحضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی رضی الله عنه جزع فزع بسیار نمود آنحضرت غوث الاعظم قطب العالم
قدس الله سره الاکرام در مراقبه شدند و در عالم باطن ملک الموت سوی یافتند فرمودند با ملک الموت
روح خادمه ما بده واگذار ملک الموت مضایقه کرد به امر الهی جانهای بندگان قبض میکنم و بدرگاه الهی
می برم بی امر الهی چگونه روح این برهم حضرت غوث محبوب رضی الله عنه چند نوبت فرمودند
در جنب ما میگویم جان خادمه ما و التماس بده هیچ نوع ملک الموت قبول نکرد ملک الموت
زنبیل ظهور حضرتی در دست در وی تمامی ارواح در آن روز جانهای بشر و غیره قبض
کرده بود برکه بدرگاه الهی می برد آنحضرت رضی الله عنه از غوث محبوبیت آن زنبیل
از دست ملک الموت بزور گرفته همه ارواح سوی بکشادند و سر دادند راه کوی بدن
هر که در آن روز مرده بودند زنده شدند از بشر و غیره ملک الموت به بارگاه حضرت اعلی
فریاد کرد و تسلط و صولت حضرت غوثیه محبوبیه قدس الله سره که هرچه واقع شد عرض نمود
از حضرت جلشانه سلطان خطاب در رسید با ملک الموت غوث اعظم شیخ محی الدین
سید عبد القادر محبوب من است برای خاطر وی جان او چرا باز ندادی در اینهم ندامت کشیدی

وتمام ارواح از دوست دلکی رضی الله تعالی عنه المنقبة الثامنة فی حصله للابنتی ذکراً از
شیخ خود شیخ داود قادری بهر کبیر القاب مینکنند که مردی بخدمت حضرت غوث محبوب
رضی الله عنه آمده عرض کرد که از من درگاه عالیجاه عالم پناه که قبله حاجات است فرزند نرینه میطلبم
فرمودند که برو برای تو از درگاه قاضی الحاجات درخواست کردم که آنچه خواهی عطا شود
بعد از آن هر روز آن مرد بملازمت آنحضرت عالی مرتبت مشرف میشد چون وقت رسید
بحکم قادر ونجیب آنحضرت قادریه در خانه او دختر متولد شد آن مرد دختر را بر کتف نهاده
بر حضرت پیر دستگیر آورده که وعده فرزند نرینه بود ولکن دختر است فرمودند که او را
در جامه بپیچ و در خانه ببر و ببین که از پرده غیب چه رو نماید آن مرد در خانه آمده پوشیده
را برکشید چه می‌بیند که بجای دختر فرزند نرینه است المنقبة التاسع فی تخلیص الله تعالی
مریدی نا تبرنا از الدنیا و الآخرة میان عظمت الله بن قاضی عماد علوی بن نظام ابن میان شاه محمد
ابن حضرت قدوة العلماء العارفین حضرت وجیه الحق والدین علوی رحمة الله علیه القاب میکردند
که در برهانپور منصف خانه هندوئی از قوم کهتری که زردار بود بجناب مستطاب
فیضمآب حضرت غوث محبوب رضی الله عنه اعتقاد تمام داشت چنانچه در روز عرس
شریف مبلغهای خرج میکرد و طعام هر قسم میپخت و روشنی میکرد و اکابر و فضلا را
میطلبید اتفاقاً وفات یافت قبایل او در طرف مسان که جای سوختن کافران است

بردند و به همه و روغن بسیار در سوراخش دادند اصلا اثر آتش نکرد هر چند بر همه روغن
انداختند و بر جاهای سوختنی افگندند تا که سر مویش نسوخت و قبایش لاچار کشته
اتفاق نمودند هم در بیشه هر چون سادات است یعنی روان است باید از هم و روان سازیم
درین اثنا درویش دلریش صاحب دلی سوار حضرت غوث محبوب رضی الله عنه در واقعه
معلوم شد که فلان هندو بسر فلان کس که یکی از فرزندان ماست بکلمه طیبه مشرف شده
و داخل سلسله ارادت ما گشته و سعد الله نام و برا غسل داده نماز جنازه او سو خوانده
دفن کنید که وعده پروردگار ماست که هر مریدان من آتش دنیا و آخرت نکشد و با امان
سلامت بمیرد سه ای برادر اگر می خواهی بعضی اسرار سه باشی در دنیا تو کلب
آستان قادری شو بالیقین باید نجات و گردد از اهل بهشت شو هر که او باشد مرید خاندان
قادری شو المنقبة العاشر في اخذ سلطان المشایخ الحسنیه خرقه الحسنی نظام الدین
اولیا قدسه من ولده القادریه السید عمر رضی الله عنهما در اسرار السالکین ملفوظ حضرت شیخ
فرید الدین گنج شکر در مجلس رابع عشر رضی الله عنه آورده اند که سلطان المشایخ خواجه
نظام الدین اولیاء قدس سره از جناب قطب الاقطاب علیه حضرت قادریه بهره مند شده اند
و خرقه ازین خانواده گرامی به پوشیده اند و شیخ نظام الدین قدس سره چون در مکه معظمه
رفتند حضرت سید عالی نسب و حسب سلطان المشایخ شیخ العارفین السید عمر رضی الله عنه

از فرزندان خداوند عالمیان سلطان الاولیاء غوث الارض والسماء غوث الثقلین سید عبد القادر
جیلانی رضی الله عنه خادمی را پیش سلطان المشایخ فرستادند خادم امله گفت که شما پیر سلوک سلطان
المشایخ پرسیدند ام سید ما مرا چه دانند و چگونه معلوم نماشد سید فرمودند من یوم ترکت الیه
عینی الیک فقال خدمتیتی الخلافة المشتهرة که من هست جدی سیدنا عبد القادر رضی الله عنه شیخ نظام الدین
ولی از حضرت ایشان خلافت گرفته اند شیخ ابا یزید دانست که سلطان المشایخ را انعام مجذوبیت
نسبت میکنند میتوان گفت در توسط حضرت سید ما از خاندان آفتاب نشان بایشان منصب
عالی‌شان فائز گردیده اند در مجلس چهارم ملفوظ مذکوره معلوم میشود که روزی بحضور اقدس شیخ
عالم الملة والدین عرض چندین خلافت بر چهار خانواده بود داشتند اما چون ابتدا مرید
شدند از حضرت مرا پرسیدند ترا در کدام خانواده مرید کنم گفتم هر خانواده که افضل باشد
فرمودند افضل خانواده حضرت سلطان قطب العالم غوث الاعظم رضی الله عنه مرید کرم کلاه پوشانیدند
۱۱
المنقبة الحادی العشر فی استفاضة حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند من جنابه فی الرؤیا شیخ
عارف عبد الله بلخی در کتاب خوارق الاحباب فی معرفة الاقطاب در لشب ۲۵ پنجم ذکر
قطب العباد غوث البلاد خواجه بهاء الدین محمد بن محمد نقشبند بخاری قدس الله سره در وجه اویسیت
که از زبان فیض بیان خواجه خواجگی سرت شنیدم که او را با بعضی قلندران در بیرون باب و عارفان
صاحب کمال که در بلده شریفه اقامت داشتند اتفاق میکردند روزی حضرت سلطان الاولیاء

برهان الاصفیاء غوث الارض والسماء غوث الله الاعظم شیخ محی الدین سید عبد القادر گیلانی رضی الله عنه

در عصر حضرت خواجه جنید از مصاحبان بالای بام ایستاده بودند ناگاه نگاه فیض اکتناه ایشان بجانب بخارا شد

افتاده است فرمودند که بوی کرم عام میآید فرمودند که بعد از من چون یکصد و پنجاه و هفت سال بگذرد مردی قلندری محمدی

المشربی بوجود آید بهاء الدین محمد نقشبند نام و از وی نعمت خاصه اینجا فائز گردد همان نوع بظهور آمده

و لوث استخلاف نعمت مرخواجه نقشبند را از احباب فیض آیات چنانست که حضرت

خواجه نقشبند بحسب تلمذ از حضرت امیر کلال بدست ارادت مشرف شده اند حضرت امیر

بعد از التفاتهای بسیار و لطفهای بیشمار شغل اسم ذات تلقین فرمودند و لیکن احوال

شان گشته بکمال نصیب نگشت اسم اعظم در صحبت ایشان تمکین نمیگرفت خواجه بوقف نام و جمعیت

تمام شب ... صبح می بینند که حضرت خواجه خضر علیه السلام می آیند بشتاب رفتند و سلام

کردند خضر علیه السلام جواب داد که فرمودند ای خواجه بهاء الدین مرا اسم از حضرت محبوب سبحانی

شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه رسیده است و نیز او آگاهم که بحضرت ایشان خواص

از ... کار شما ساخته شود پس در همان شب کمال جیلانی از ارواح شیخ الله خطاب سید

عبد القادر جیلانی رضی الله عنه مشرف گردید حضرت ایشان انگشتان و دست ... محمد

که حقیقت اسم اعظم دران سینه است بطواف خواجه نمودند و بدان انگشتان در ظاهر

و باطن او منقش گردید که هر شب درشان محبوس همین اسم اعظم مبتلا چنانکه در وقت یافتن

کرد

کبهای اسم ذاتی بجای کلمات او منقوش میکردند چنانچه ذکر این در هم و بار شهرت گرفت
بعضی ز بهر آن استفسار نمودند خواجه ما فرمودند که لکن قسم فیض از فیوضات و عنایات
آن شب مبارک است که حضرت سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه در حق ما ارزانی داشتند
و در باطن احوال خود سوار از برکات توحید توجه انجناب افزونی می یابیم و وجه شهرت خواجه
ما بنقشبند از آن وقت است که حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه نقش اسم اعظم را در باطن ایشان بسته
و خواجه نقشبند ما در دلهای طالبان خدا می بستند و بحضرت ایشان در قول حضرت غوثیه محبوبیه
رضی الله عنه چنین بر می آید چه خواجگان ابو یوسف همدانی در آن زمانه بودند و بنا الذی مشکوه
قدمه علی عینیی او علی نصر بصر نی و تولد خواجه نقشبند سال هفصد و نود و یک هیژدوم
هجرت است و وفات ایشان سوم ربیع الاول هفصد و نود و یک و فوت ها یافته المنقسم الثانی عشر
فی استفاضة حضرت خواجه معین الدین من جنابه رضی الله عنهما قدوة المشایخ قطب الاقطاب میر سید
محمد گیسو دراز قدس سره در کتاب لطائف الغرائب می آورد روزی بزرگان قطب عالم
شیخ ناصر الدین محمود نور الله مضجعه شنیدیم که میگفت چون شیخ العالمین حضرت سید محی الدین
ابو محمد الشیخ سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه مامور شدند بگفتن قدمی هذه علی رقبة
کل ولی الله جمله اولیاء که بر روی زمین بودند وضع رقاب کردند خواجه بزرگ معین الحق
والدین حسن قدس الله سره در آن زمان جوان بودند و در که در خراسان در دامن کوهی مجاهده و

ریاضت و زهد بحد و لکن بافتن امر الهی از همه اولیای عصر مبادرت کردند و سر مبارک
بر زمین سائیدند گفت بلی اعلی راس همان ساعت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه بنور باطن دریافت
و در تحفات اولیاء آورده که خواجه حسن سنجری در روضه رقاب در سایر اولیاء بیفت که از هم
حسن لوث و نواصی او خشنود ساخت خدای تعالی او را و جاب در کتف سید صلی الله علیه و سلم و علی قرب گشت
که او صاحب ملک است کهو چنانچه همچنان الظهور گذ و مولانا شیخ محمد جمال سهروردی رحمه الله در سیر العارفین
می آورد خواجه بزرگ معین الحق والدین چشتی مر حضرت قطب الاقطاب والاولیاء غوث الارض
والسماء غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی در جمال دریافتند و پنجاه و پنج روز در صحبت
سبع عظمت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه بودند و انواع فیض و جمعیت ز صحبت آن جناب یافتند
و تمام عمر خواجه چند بود و دو سال و بعضی گویند نود و پنج سال بود وفات آنحضرت ششصد و سی و سه ۶۳۳ روز دو
و سید گیسو دراز نقشبندی در نکات الاسرار می نویسند در مجلس حضرت شیخ فرید الدین محمد
گنج شکر قدس الله سره و در وقت ذکر قدم حضرت غوثیه محبوبیه بر آمد شیخ گفتند اگر من در آن زمانه می بودم
هر آینه بار ز رو قدم مبارک آنحضرت سر بر صدقه چشمان من بنهادمی چه جای من خواجه معین الحق والدین در وقت
در روضه رقاب اولیاء داخل آمد فینبغی ان اقول علی حذفه عیبنی همچنان در افتخار المنام
و برهان المتقدمین سید اکرم میر سید محمد شاه عالم گجراتی قدس الله سره بهمان مضمون حضرت گنج شکر
بلکه کمالات واقعه است و بزبان گجراتی در مناقب آنحضرت رضی الله عنه سبب عالم گون سال

اکنون که بنده مراتب خوبان و وقتیکه ذکر حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه بر لب در مناقب الحسان
لکن بیت خوانده شد صد چشم وام خواهم تا در تو نگرم سه این وام از که خواهم و این چشم
هم کجاست ولکن کاتب حروف از روی کمال عجز و نیاز در جناب عالمتاب این ابیات
نیز خوانده شد هم در مجمع خوبان نکسی برابر نسبت تو زیبا که زماه دو گران کم از ستاره
به دو دیده کی توانم که تو سیر بینم دو هزار دیده باید که ترا نظاره کند و شیخ نور الله سره شیخ فخم
قطب در لطف فاتر به از والده است چون خلاصه واصلین معین الحق والدین حسینی در خدمت
عالیمرتبت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه در حوادث عراق که فرموده اند عوارف شهاب الدین
عمر سهروردی رحمة الله دلکم و شمارا هندوستان و چون حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه رحلت فرمودند
عمر حضرت خواجه چهل وست و چهار ساله بود و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی را بیست و دو ساله
بودند بیت جان کجا بردی ام تو شاه بی نشانی ز تو دل کجا گریزد تو معدن امانی
بهمین خوش است جانم که بسنگ در تو باشم چکنم چه چاره سازم اگر از درم برانی بجهه نسبت
کنم جان در در تو شکه چه بن نبود هیچکس نماند تو هیچ کس نمانی به ثنای تو زبانم برسیده لال گشتم
۱۳
بسر زبان مگر نگویم ز زبان بی زمانی المنقبة الثالث عشر فی حله المردود مقبولا در ملفوظ
غیاثیه روایت کرده اند که در زمانه حضرت امام المحبوبین غوث الاعظم رضی الله عنه یکی از اولیا
مغضوب درگاه الهی گشت عزت کبریائی مسلوب الولایت بشد و حالش چنان خوار و زار

شد که بهر کوچه و بازار گذر کنی چه افتاد از زمان که دم بر می آمد که الله کسی که مردود
مردود جناب حق است للقضا فالان شخص بیشتر سیصد و شصت از اولیاء الکمات رفته
همه یک زبان گفتند که هر چند استغاثه و استشفاع برای تو کردیم لیکن اجابت نشد و نام
تو در لوح محفوظ در زمره اشقیا مثبت است گویند که او روی خود سیاه کرده بدرگاه عالی جناب
حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی رضی الله عنه در رسید بمجرد دیدن فرمودند که بیا ای فلان کسی هر چند
که مردود حق بودی الکنون مقبول او تعالی امی توانم گردید همان ساعت در بارگاه حضرت
تقدس و تعالی التماس کردند و متوجه شدند فرمان در رسید که یا غوث الاعظم نمیدانی که
سیصد و شصت کس از دوستان من برای او درخواست کردند باجابت قرین نرسیده
چرا که نام او در سلک اشقیا در لوح محفوظ ثبت است عرض داشتند یا رب العزت تو
قادری که مردود را مقبول و مقبول را مردود گردانی و بر زبان لکن بنده چنان راندی که این
روز مفوض بتو گردانیدم هر چه خواهی آن بکن که خوانده تو خوانده من و رانده تو رانده من است
آنگاه آنحضرت لبتسم روی رو حکم کردند و نام او را از ایام اشقیا در نام اصفیا ثبت
کردند باز فرمان الهی در رسید که یا غوث الاعظم تراشرف عزت و نسب بخشیدم که هر که
مقبول تست مقبول من است و هر که مردود تست مردود من است ای خسرو فلک لقا
مردود تو مردود حق است ای حامی روز جزا مقبول تو مقبول حق

۱۴
المنقبت الرابع عشر

فی ابداع امام حسن عسکری سجاده که رحل الله بلاد عنها ابن غوث الاعظم رضی الله عنه در کتاب مخزن قادریه
روایت کنند که این همه یازده حضرت امام حسن العسکری رضی الله عنه در حیات خود سجاده
مبارک خود به یکی از اصحاب سپرده و گفته که هر یک از شما بان این سجاده محافظت نگاه دارد
که امانت حضرت غوث الاعظم سید عبد القادر جیلانی الحسنی رضی الله عنه که او در وسط
قرن خامس ظاهر خواهد شد باو بدهند و سلام من باو رسانند المنقبة الخامس عشر ١٥ فی اعلام قدم
کل یوم از حضرت مخدوم جهانیان جهان گشت قدس سره در مسافر نامه منقول است که طریقه
غوثیه محبوبیه رضی الله عنه بوجه که هر روز چند علام میحاضر بدست کردی و ازاله کمی بحدا رسانیدی
و علام خسرو جیلان شوی گرامیان عرفانی و نجات از حرم های بحر بهانی قرب
حقانی المنقبة السادس عشر ١٦ فی جلوه سارقا قطبا روایت کنند که چون حضرت غوثیه محبوبیه
رضی الله عنه از مدینه مطهره مراجعت فرمودند دیدند که در راه دزدی منتظر شد النسابه است
که کسی بیاید تا غارتش کنم چون آنحضرت نزد وی رسیدند پرسیدند که تو کیستی گفت من صحرائی الکم
که بیرون شهر می باشم آنحضرت بمکاشفه نام او سالا دیدند که سیاه بخت سارقی در دل
او الهام که این مرد بدین عظمت و بزرگی می نماید عجب نیست که حضرت غوث اعظم باشد آنحضرت
نیز از مکاشفه دریافتند که دلش مرا شناخت فرمود ای منم عبد القادر فی الحال دزد بر پای
مبارک افتاد و از زبان وی بی اختیار ندا آمد یا عبد القادر شیئا لله حضرت خداوند غوث الاعظم

قدس سره الله الکرام بر حالت وی رحم کرده بجناب باری عز اسمه توجه نمودند و مأمور گشتند که آن سارق
سو را از ضلالت باز گردان و به هدایت سرفراز گردان و یکی از اقطاب ما بساز همچنان شد
المنقبة السابعة عشر ۱۷ بی نوائی که صد گدا یابان سو شد گنج بی رنج رایگان بخشیده شد فاسقی
بلطف یکساعت شد قطب گردانی و جهان بخشی فی نجات فاسق بجواره عبد القادر
فی سوال المنکر والنکیر آورده اند که فاسقی زبالکار و عاصی شبه روزکار در اثنای حیات خجسته
صفات حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه فرط محبت در آن جناب میداشت چون از این فانی
بعالم جاودانی رحلت نمود او را در قبر کردند منکر و نکیر امله برسیدند و من ربک و من نبیک و من
دینک حاضر فقیر در هر سوال جواب میداد که عبد القادر رضی الله عنه فرمان ربانی در رسید که ای
منکر نکیر بگذاریدش اگرچه فاسق است ولی محب محبوب من سید عبد القادر رضی الله عنه است هر بار که
نام او میگرفت محبتش در دلش تمکن گرفته از او باز آئید و قبرش گشاده گردانید فی الفور
از برکت آن جناب بر عظمت ایشان گشت چه غم دلاور امت سو که باشد چو تو پشتیبان :
چه باک از موج بحر آن سو که باشد نوح کشتی بان المنقبة الثامن عشر ۱۸ فی لباسه الفاخر ثم
دا اعطائه لمحتاج خاص آورده اند که حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه جامه های نفیس و لطیف
می پوشیدند گویند هر آن پارچه جامه یک گز بدیه اشرفی دینار سرخ خریده میشد و یک نوبت
عمامه شو هفتاد هزار درهم سرخ خریده شده بودند و یک نوبت بستند دو دمین نوبت بمحتاجی .

عنایت فرمودند المنقبة الثانی عشر فی نعله المرصع روایت کنند که حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه
نعلین مبارک بلعل و زمرد و یاقوت مرصع میکردند از پایان آن میخهای نقره نصب بودند
میفرمودند المنقبة العشرون فی ورود الطعام وعند الله التناول روایت کنند که وقتی
حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه در دار تعلیق نشستند و بخاطر مبارک آوردند که درین حین ماکولات
نعمای مکرر قدری از آب وقت افطار رو بخوریم تا چیزی از آسمان فرود نیاید چون از ارباب بعض
دور و زمانه بود شخصی سقف حجره شکافته اندرون درآمد و رکابی بدست داشت یکی از طلا
یا زنجیر طلا دو ملبی از نقره یا زنجیر نقره و هر دو رکابی از فواکه بهشت آورده بحضور پر نور آنحضرت
نهاده پرسیدند که جنت عرض نموده جنبه شناسد حضرت از عالم علوی آورده ام فرمودند در دورکن
جدم صلی الله علیه وسلم در انار الحلال و نقره خوردن حرام فرمودند همان ساعت شکسته رو بفرار
نور آورده وقت افطار طبقی پر از طعام از آسمان فرشته بر دست نهاده آورده عرض نمود
یا غوث الاعظم آنست طعام ضیافت رحمانی برای شما ببر رندرا گرفته با جماعت اصحاب
تناول فرمودند و شکر الهی بجا آوردند فی معراج احمد علیه السلام آباء حوالم حضرت
علیه السلام فرمودند والله مثال آن رضی الله عنه در مقام غوثیه برتر بود از آسمان نیامده
و نخواهد آمد عن الشیخ ابو المحدث المغربی رضی الله عنه گفت بخضر علیه السلام فقالت عن
مشایخ المشرق والمغرب فی عصرنا و سألت عن الفرد الافخم غوث الاعظم رضی الله فقال هو

امام الصدیقین وحجة العارفین وروحه فی الموقف وشانه عظیم بین الاولیاء والاقطاب منذ الله تولی
و در اداء اشارته   فی صالحیه بعد الوفات

می آرند که بوداگری از مصر با ذوق بجناب فیض آیات حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه سوی سیخ
الله علیه صادق الاخلاص بود و از ابتدای شعور عهد کرده در خود سعی بود سنه در ان جناب الشرف
الصفوت ان سالک دهر و سایر سوالح و حوادث تا چهل سال لکن بر زو وی سو میسر نیامد بعد چندی
بعزم الصفوت روانه طرف بغداد شریف گشته بعد وصول انجا استماع نمود که آنحضرت
از عالم فانی بعالم جاودانی رحلت فرموده بود اگر مذکور از عدم حصول مرام گو زارت حضور
سالک گردید و در همین حالت بشرف زیارت آنحضرت روضه منوره مطهره مشرف گردید
و آنچه لازم پاس بود شروع نمود می بیند که آنحضرت از مرقد مبارک نمود ارشاد نمود دست گرفته
با سیصد کس دیگران بدولت بیعت نواختند جل سلطانه   ارادنی نبینا تا سعادتی به هدی
فی مصافحته النبی صلی الله علیه وسلم اگر باره چنین راه یک نوبت
خداوندم حضرت غوث الاعظم قدس الله سره الاکرم چون بمدینه مطهره تشریف فرمود جناب
روز دست بسته سوی مرقد مبارک نبویه صلی الله علیه وسلم این مناجات می خواندند
ذنوبی کموج البحر بل هی اکثر   کلها مثل الجبال بل هی اکبر سه   ولکن عند الکریم
اذا عفا کجناح البعوضة بل هی اصغر   ونوبت دوم قرب حجره شریفه

حضرت مصطفویه نبویه صلی الله علیه وسلم این شعر خواندند که فی حالة البعد روحی کنت

ارسلها * تقبل الارض عنی وهی نائبتی * وهذه نوبة الاشباح قد حضرت *

فامدد یدیک لکی تحظی بها شفتی پس هر دو دست مبارک حضرت مقدسه مصطفویه صلعم

ظاهر شد و خدام حضرت غوثیه محبوبیه مصافحه کند و بوسیده کند و بر سر نثار کند و مضمون

مضمون شعر مبارک در نظم فارسی ادا کرده شد * روزی که غوث اعظم ما در مدینه شد *

گفته است نزد مرقد سلطان انبیا * یا سید البشر چو شدم من ز ملک خویش *

روحم فرستمت که بود نائبی زمان * آمد رسید و بوسه بر آن کوی زجانبم * بر ارض مرقد که بود

هنگام زشمامه لکن نوبت آنکه رسیدم تا من خود * در حضرت شریف نوای شاه اصفیا

خواهم دهی دو دست مبارک که تو بشمس * گیرم بکف خویش از الطاف و از عطا *

زد گفته رسول خدا هر دو دست خویش * که در رز گوی شد قلب اولیا * بوسید و یافت

گوهر نعمت از آن دو کف * زین سبب کمال داشت که شد مرجع هدا * لکن گفته است

محتاج حفظ تو * گو عاشقست تشنه روی زابتدا

فی صلاة علی وجه التمار و ارفقه از رجال الغیب و سلم المحبات علیه شیخ شهاب الدین عبدالله

شنتری رضی الله عنه در وقت خود خبر داده که روزی از ابدال بعد از آنکه حضرت محبوبیه غوثیه

رضی الله تعالی عنه را الشخص کردند بیافتند بر دجله دیدند ماهیان دریا فوج فوج

نزدیک آنحضرت می‌آیند و سلام میدهند و دست و پای مبارک حضرت را می‌بوسیدند و
میدیدم مُوی روی و طرف تقبیل سمک تا اینکه فرض شد وقت نماز ظهر ناگاه حضرت غوثیه
محبوبیه رضی الله عنه را دیدم بر سجاده سبز مرصع بطلا و نقره و نوشته بودند بر آن در وسط آنکه
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و ثانی سلام علیکم اهل البیت
انه حمید مجید و آن سجاده بر دجله دراز کشیده اند میان آسمان و زمین خیال کم تخت سلیمان علیه السلام
بر هوا و آمدند مردان غیب شبیه صفت با هیبت و تقدم نمود بر ایشان مردی با هیبت و وقار آمده
وی و یاران وی تواضع کنان و گریان مقابل سجاده و نحو ایشان سو حرکت ز مهابت حضرت
غوثیه محبوبیه رضی الله عنه کانهم الجمود ملجام القدرة پس بپا ساختند نماز سو و حضرت غوثیه
محبوبیه ایستاده‌اند با امامت و نماز گذاردند و آن مردان و همه آنها و اهل بغداد بنیه اقتدا
کردند با حضرت و هر گاه تکبیر میفرمودند حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه هم با ایشان حضرت ایشان
تکبیر میگفتند حاملان عرش اعلی هر گاه حضرت غوثیه محبوبیه تسبیح میخواندند از دم مبارک حضرت
ایشان رضی الله عنه نوری سبز مثل برق که از میرسید بعنان آسمان و بعد از ادای نماز بر گردانیدند
دست مبارک بدعا برداشتند شنیدم میخواندند اللهم انی اسالک بحق
جدی محمد حبیبک و خیر من خلقک انک لا تقبض روح مرید سے و مریدی الا علی
التوبة و ملائک میگفتند آمین آمین و ما نیز موافقت میکردیم با ملائک و از عالم بالا

بشر فانی قد استجبت لک یعنی بشارت بر توام مستجاب کردم ترا حضرت

فی وضع الشیخ جنید رضه بقوله قدمی علی رقبتی شیخ مولوی معنوی سهروردی نقل میکند از کتاب

مکاشفات جنیدیه که روزی حضرت سید الطائفه ابو القاسم جنید بغدادی قدس سره روز جمعه

بالای منبر در اثنای خواندن خطبه تجلی بر ایشان ظاهر شده از خود بیخود گشته و بی اختیار بر زبان

حق ترجمان ایشان گذشت که قدمی علی رقبتی سر خود را افکنده فرود از زینه منبر آمدند بعد

ازان اصحاب ایشان متعجب آمدند که در خواندن خطبه سکته شد و لفظ قدمی علی رقبتی گفته خطبه را تمام

کردن چه سر اشتباه شد که درین وقت شیخ را حالت خاص رو داد چون اقامت نموده استفسار کردند

فرمودند که ما را وقت خواندن خطبه کشف عالم غیب گردیده بود پس معاینه نمودم که در وسط قرن

خامس یکی از فرزندان خاص سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم ظاهر شود غوث الاعظم قطب

عالم گردد و ملقب محی الدین موسوم به سید ارجمند عبد القادر رضی عنه و مولدش گیلان شریف و او

نامور گردد و بقول قدمی هذه علی رقبته کل ولی لله و ولیه من الاولین سوی الاصحاب و الائمه من ذریته

خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم پس مرا خطره یافت که این درویش در زیر عهد سنت پس چگونه ما را وضع

رقاب گردانیده که ناگاه از درگاه کبریا جلت عظمته خطاب عتاب در رسید که تو درین کار

چرا ملته ای او محبوب من است و خاصه من و شان او در اقطاب و اغیاث کبار چنانچه نشان محمدی

صلی الله علیه و سلم در انبیا است و چنین گفته او قدمی هذه علی رقبته کل ولی الله و ولی الله است

جمله اولیاء اموات یار و آنکه و احیاء با حیاء حاضر گردانیدم تا آن بآن وضع رفتار کنند از پس
کفنم که قدم علی رقبتی و مرتبه این سید عالی قدر رسول سعادت بر خود گمانیدم که تو فضیلت بر همه اولیاء داری

لله الحمد علی النعمائه   في كتاب منصف للائمة النسفي عنه رضی الله عنهم

در کتاب منازل الاولیاء فی فضائل الاصفیاء الشیخ عبدالله محمد بن علی اللاهی آورده اند
که حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق و امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما و کرم الله وجهه از حضور سرور
انبیاء احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مامور شدند که بعد از انتقال من ما پیش طاوس
یمنی اویس قرنی بروید و پیراهن مرا که امانت اوست بسپارید و برای امت من ازو دعا خواهید
بموجب ارشاد شریف حضرت مقدس مصطفوی پیراهن نبوی صلی الله علیه وسلم هر دو صحابه کبار رضی الله عنهما
بعد رحلت آنحضرت عازم آنجانب شدند و پیراهن مبارک را با خود بردند چون بولایت او در آمد
رسیدند دیدند که خواجه اویس قرنی در سجده است و بتضرع و ابتهال مشغول است بعد از دو
ساعتی هر دو صحابه سلام دادند خواجه سر از سجده برداشت و جواب سلام بایشان داد و
و با یکدیگر ملاقات کردند پیراهن مبارک را باداب تمام از دست ایشان گرفت و بر سر
گذاشته در بر کرد و گفت بسبب فرحت حضرت سلطان الانبیاء صلی الله علیه وسلم در سجده بودم
و درخواست استشفاع تمامی عصاة امت میکردم که ناگاه فرمان حضرت عزت جل سلطانه
در رسید که ای اویس اکنون بخشیدیم که نصف امت حبیب خود را بالتماس تو بخشیدم و نصف آن موقوف

بر شفاعت محبوب اعظم غوث معظم سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه رضی الله عنه گذاشته عرض کردم
بار خدایا محبوب تو سید عبد القادر رض گفت و وی کجاست تا او سوی بینم فرمان ربانی شده
که در مقعد صدق عند ملیک مقتدر استراحت میکند و در مقام دنی فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی اقامت دارد و خاصه و خلاصه محبوب ازلی و معشوق لم یزلی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
محبت ما با شیر بر روی زمین و تا روز قیامت قدم او بر دوش اقطاب و اغیاث اولیا او بین
و اخریم و دوستان ما گفته پس فرق هم سرنگون کردم و تصدیق نمودم و شکر الهی برافزودم لله الحمد دائما

في اظهار شيخ احمد الفاروقی و کمالات رتبه غوثیه رضی الله عنه و رحمة شیخ احمد فاروقی
السرهندی قدس سره در مکتوبات خود نوشته اند راه های که بجناب اقدس الهی موصل اند دو گانه
راهیست که بقرب نبوت تعلق دارد و عید ارباب ها الصلوة والسلام موصل اصل الاصل واصلان
لیکن راه بالاصالة انبیاء الله علیهم الصلوة والسلام و صحابه ایشان در سایر امتان تا کرا بان
دولت نوازند اگرچه قلیل بوده باشد اقل در این راه متوسط و حیلوله نیست هرکه از این
و اصلان و اضلال فیض میگیرد بی توسط احدی از اصحاب اخذ یکی دیگری نه حایل نیست
در اهمیت که بقرب ولایت تعلق دارد و اقطاب و ابدال و اوتاد و نجباء و عامه اولیاء
الله تعالی بهمین راه واصل اند و راه سلوک عبارت از همین راه است جذبه متعارف بر اصل
کی همچنین است و توسط و حیلوله در این راه که این است و پیشوای این راه و سرگروه اینها و منبع فیض

بزرگان علی امیر رضی کرم الله وجهه الکریم و این منصب عظیم الشان بایشان تعلق دارد درین مقام
گویا هر دو قدم مبارک حضرت سلطان الانبیاء صلعم بر فرق مبارک اوست کرم الله وجهه
و حضرت فاطمه و حضرت حسنین رضی الله عنهم درین مقام با ایشان شریکند و انگارم که حضرت امیر
قبل از نشأه عنصری ملاذ این مقام بوده اند چنانچه بعد از نشأه عنصری هر کرا فیض و هدایت ازین
راه میرسید بتوسط ایشان میرسید که ایشان نزد نقطه منتهای راه اند و مرکز این مقام بایشان تعلق
دارد و چون دوره حضرت امیر تمام شد این منصب عظیم القدر بحضرات حسنین رضی الله عنهما مفوض
و مسلم و بعد از ایشان بهمان منصب بهر یکی از ائمه اثنا عشر علی الترتیب والتفصیل قرار
گرفت و در اعصار این بزرگواران بتوسط بحیلوله ایشان هر چند اقطاب و نجبای وقت
بوده باشند و ملاذ و ملجای همه ایشان بوده اند چه اطراف را غیر از لحوق بمرکز چاره نیست تا آنکه نوبت
بحضرت سلطان الاولیاء برهان الاصفیاء غوث الارض والسماء و شیخ الکاب محی الدین ابو محمد
سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و افاض علینا فیوضه و منه رسیده و چون نوبت این بزرگوار
رسید منصب بزرگوار را بآنحضرت مفوض گشت و جز ائمه و حضرت قادریه علیه سبحانه کسی بنظر
مشهور نمیگردد و وصول فیض و برکات بهر که باشد از اقطاب و نجبا بتوسط شریف
آنحضرت مفهوم میشود چه این مرکز غیر او را میسر نشده است ازینجاست که فرموده است افلت
شموس الاولین و شمسنا ابدا علی افق العلی لا تغرب بلی مراد از شمس آفتاب فیضان

هدایت وارشاد است واز اقوال آن عدم فیضان مذکور و چون بوجود شریف حضرت

غوثیه محبوبیه رضی الله عنه معامله در باولین تعلق داشت باو قرار گرفت واو واسطهٔ

وصول در شد و هدایت آخر گردیده چنانچه پیشتر از وی اولین بودند و نیز معامله تو

فیضان که بر مآلست بتوسط اوست ناچار است در ابدا قلت شموس الاولین و شمسنا

الی آخره

المنقبة الثلثین والعشرون

فی مدح السید عبد القادر رضی الله عنه و العبد اویس بنعوت الادراک والنفوس ذکر سیدنا ومولانا

السید عبد القادر الشریف شیخ العبد اویس قدس روحه فی رسالة مما یبدر العفا صرفی مناقب

الشیخ السید عبد القادر رضی الله تعالی عنه وکان الاستاد خاتم بن احمد اهدل قدس سره یعظم

الغوث الاعظم رضی الله عنه وارضاه جدا حتی انه ذکر فی بعض مصنفات الاستاد عظم شأنه

وطرز ذکره ونعته ووصفه باوصاف عظیمة لم ار احدا اسبقه الی وصف الحضرات

المقدسة القادریة بتلک الاوصاف العظیمة بعض الله برکاته قطب الاقطاب

وفرد الاحباب شیخ الثقلین کهف المحققین صاحب الاسرار الاتم الاعظم الساری

سره حقیقة فی الدهر الداهر بدقایق کنت نبیا وآدم بین الماء والطین حامل سر الکمال

الدوران الدائر فی الظاهر بسر الاجتماع والجمعیة بنقطة الاعتدال العلی وهو المتصرف

فی الکون والتکوین بالاذن المطلق والمعترف فی الاکوان بما اللحی مولانا وسیدنا شیخ النبوة

على الإطلاق محيي الدين عبد القادر بن سيد أبي صالح بهجة النفوس والآفاق رضي الله

وأرضاه عنهما

في مدح الشيخ أحمد گنج بخش گنجگه بخشانه رضي الله تعالى عنه وأرضاه عنهما شيخ أحمد منسوب

بگنج بخش و گنجگه و شيخ أحمد گنجو قدس الله تعالى سره در رساله غريبه در خوارق غوثيه

محبوبيه رضي الله عنه منقوليه ومناقبه رضي الله عنه جلت لا تسعها أوراق الرياحين

لا يكتبها أغصان البساتين ومراتبه لا يكاد يعثر عليها ضمائر العارفين أو

يحيط بها أحاسيس الواصفين لو بريتها ألسنة الأقلام لقصرت و

لو تكلفتها أنملة الأنام لا تعب لكن نذكر بها شيئا من ضرورة وقطرة من بحوره

وهو ما جاء في شيخنا الكبرى أبي نجيب شعيب البلكاني المنسوب رضي الله عنه أنه قال

لقيت الخضر عليه السلام فسألته عن بعض مشايخ المشرق والمغرب في عصرنا وسألته

عن الشيخ عبد القادر رضي الله عنه فقال هو إمام الصديقين وحجة العارفين وروح

في المعرفة وشأنه عظيم بين الأولياء وأنا أعرف مراتب الأولياء وأئمتهم

ورثاء أنبياء ربه

في وضع الأولياء رقابهم لقول قدمي هذه على الأشياخ في الأصفياء أن أولهم لكذ

كه چون حضرت غوثيه محبوبيه رضي الله عنه مأمور شد به قول قدمي هذه إلى آخره تمام

وغایب شارق ومغارب وضع رقاب کردند وبتعظیم امرا روکس خود ها نهادند
مگر میر اصفهان که شیخ صنعان است در آن وقت آنحضرت فرمودند عن رقبته رجل الخمر بر
پسر شیخ قصد زیارت مکه معظمه کرد با دو مرید کامل عیار شیخ محمود مغربی و شیخ
فرید الدین عطار ناگاه بمنزلی در اثنای راه نظر شیخ بر دختری ترسائی که در حسن جمال
عدیم المثال بود ببالای قصر نشسته تماشای مینمود افتاد و سررشته عنان دین با سلاسل
صورت آن از دست داد که حیران مشاهده او گردید و از جائی که بود نظر بود نمی جنبید
هوس از نگاه خواهش بازدمش زحمت خواهش بیک نظاره خورسندم هم در سالم جاذبه عشق
شیخ کارگر و شیخ نظر دلفریب رعنا بلکه نظر او نشستگاه قصر هیچگاه بر نمی تواند التفات وخواب
وخور ترک داده بازار اشتیاق گرم ساخت بیدرنگ زر بمعنی اضطراب بر اضطراب
می افزود و با انتظار و استبصار پرده راز صورت حال برگشود نظر کشیدن در حیله
سازی بهم وردمیده مرگردند بازی بهم چون پیوند دختر با شیخ بمرتبه دید بمثابه کشید
که شیخ تفرقی بهیچ وجه نگسلد و نیز بر فراق هلاک شود اعلان خواهش ضرب بست وصال
نیافت و از روی رحم رای خود سوی ازدواج آنها نیافت از هرچه قبول شیخ مخمس السمر که
بمحض شیخ اختیار و قبول دینم با کمال خود فرمود و رسم ترسایان للن لیو که هر که را
ابد اماری گبیر بند روگذشته مانند که هرها مدله جستند که خوک برای کباب موضع حراکان

پیاله و بکلمات مقرره آیین خدمت بجا آورد تا عقد از دو جانب در میان آرند بازم
کیفیت که پیاله شراب با کباب بیک دست و دامن دختر بدیگر دست بداماد
می سپارند شیخ ربقه اطاعت در گردن انداخته سرگرم خدمت شد چون طاقت
فرقت نداشت بجهای خنازیر برگردن برداشته چست و چالاک میدوید
بعد انقضای مدت معتاد رسم عروسی آراستند و دختر را بزر و زیور بیاراستند
شراب و کباب بدست شیخ دادند و دامن دختر بر کف دامادش نهادند میخواست
که ام الخبائث بکار برد و آن کباب بخورد و درین اثنا ناله فریاد زار زار از شیخ فرید الدین که
عطار رح همراه شیخ بود برآمد که یا سید عبد القادر رض بفریاد ما رس از دست ما میرود و بمجرد
فریاد هیبت و لرزه بر اعضای شیخ غالب شد و شراب و کباب از دست افتاد
و متنبه احوال گذشته رو بجا اسرار الوقت شیخ فرید الدین محمد استفسار نمود از سبب
فرمود که بخدمت کسی که تیر و کمان او بنشانه رسیده تا ثابت دارم تا عذر سوء ادب
و جرم خود بجا آرم راه بغداد شریف در پیش گرفته و خود را بر آستانه قدس رسانده روسیاه
کفن در دست بسته بحضور پرنور حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه ایستاده ماند از صورت حال
و چهره ملال نقوش پیدا است و نشانهای و رقوم غم است و بر لشاید ظاهر بود آثار
قدسیه بشارت فرمود که دشمن ما که بود و چهره اش و با مند و حضرت اقدس خود روی

شفاعت بدرگاه غفار آمرزگار آورده که فلان بنده گنهکار تبه روزگار توبه و
استغفار آورده عذر او بپذیر و بعفو و صفح خود درگذر جواب آمد که او نافرمانی ورزیده
و در حق تو سوء الادب کرده لهذا مردود اعتاب و مستوجب عقاب
باز بلوازم استغفار و استعذار و استشفاع مرة بعد اخری میرسانیدند و قبول
نمی‌افتاد تا آنکه خطاب آمد در حق او هیچکس عرض نرساند فلهذا اصلا در حق او
و بغیر ذلک نمودند و از خدمت اصلاح امور کونیه و مراسم غوثیه خود باز گشته
و سعی و صد داشتند و هرگاه از پیران شیخ صنعان یکی بدرگاه کبریا مجال استشفاع
نیافت و حال او تا باینجا رسید من عرض هم در باب او قرین اجابت نگردید
بس عظیم رو دلگیر که در حق مریدان من خود به منهم در لوح محفوظ که تا قیامت خواهند بود
معامله وجه قسم مقابله خواهد شد بنابران خود را ازین امور باز داشتم و کار بنده‌ای
ترا بتو گذاشتم فرمان حضرت رحیم ذی سبحان جلت شأنه صاحب الفضل والاحسان
والامتنان للدیان مرحمت عنوان صادر شد که برای تو او را بخشیدم و هم عهد نمودیم
که مریدان ترا مادامی که باشند بی توبه و ایمان از دنیا نخواهیم گرفت و در عالم
ملکوت ندای این معنی در دادند الحمد لله حمداً متواتراً والشکر له شکراً متکاثراً
و در بعضی رسائل اولیا دیدم چون حضرت غوثیه و محبوبیه رضی الله عنه مامور شدند

بقول قدم هیچ یک از اولیا وضع رقاب کردند الا شیخ صنعان که او بسبب غیرت گفته
قدم ما از دوستان خداوند عز وجل شانه کم چه ضرورت که قدم ایشان قبول نماید در این اثنا
حضرت معشوق و محبوب اکرم غوث الله الاعظم رضی الله عنه گفته مشرف شده فرمودند فعلی
رقبته رجل الخیر اللهم اعتد نافی نقصان المحبة فی خبابه رم وابتلینا بعلا ارادته واعتقاده
ورضوانه رضی الله عنه پس شیخ قصد مکه معظمه با چهار صد کس از مریدان صاحب کمال کرد
اتفاقا در راه کعبة الله نظر شیخ مذکور بر زن شراب فروشی افتاد و مبتلای صورت
او گشت و خدمت اختیار کردن گرفت چنانچه او سه روزی خدمت چرانیدن
خوکان ما مسورت است گفت پس بچکان خوکان بر گردن خود برداشتم بسیار که از
رفتن حاضر نشوند چندگاه باین نوع گذشت جمله خدم از راه فساد اعتقاد از شیخ
جدا شدند مگر دو کس یکی شیخ فرید الله که علیه الرحمة دوم شیخ محمود مغولی این هر دو باهم
مشورت کردند که این ابتلا شیخ از جایی که برخاسته است از همانجا فرو نشیند
پس همانجا باید رفت محمود مغولی سوی شیخ گذاشت و خود روانه طرف بغداد
شریف گشت چنین در انجا رسید تفحص خدمات درگاه والا جاه نمود هیچ موضع خالی نیافت
فقط کو که بر داشتن سبد مزبور اختیار کند فاما کناسان برای این خدمت مقرر بودند
نمبو النسبت که این خدمت هم نوازند که وقت فرصت نگاه داشته از کناسان مستعف

چند روز مهر سو برداشته می انداخت روزی کناسان شکوه کنان پیش درگاه عالیجاه
نالش نمودند که از چند روزی از عهده خود محروم می مانیم فرمودند که در خانقاه خبر گیرند که
هیچ درویش نو وارد شده است فرمودند نمی خواهد بود حضرت شیخ برای طهارت بر جا نشستند
و بارش باران بعجم در این اثنا نظر مبارک فیض اثر حضرت در کنید که حوالی سبده فضله
سو بر سر کرده می برد و تقاطر می چکید پرسیدند که تو کیستی عرض نمود که خادم شیخ صنعانم
آنحضرت ترحم بر احوال او فرمودند او عرض کرد در انجناب عالی روشن است فرمودند
از آن ایلچی طلب کنم تا بیابی عرض نمود که من از این مقصود اعلی تر چیزی دیگر نیست که پیر خود
بیابم فرمودند که پیر تو اینجا بخشیدم تا توفت صنعان جایی که بود متنبه احوال گشت
و هر شب خود را در خود یافت و از زن شراب فروش جدا شد گویند آن زن نیز
بر شیخ عشق پیدا شد و همراه او اختیار کرد شیخ گفت میان ما و تو چه مناسبت که تو کافر
باشی و من مسلمان بعد گفتن شیخ با هم تو الحمد مسلمان شد و خدمت شیخ اختیار نمود

المنقبت الحادی والثلثون ۳۱

فی ذیل الابدال معزول عن منصبه بجهت تراب عتبه مدرسته الشریفه رضی علی جبهته
رحمه الله اولوند ابدالی سو خدمت متعلق بود او سو باد آن لمحه خطائی واقع شد از
درگاه الهی مهجور کردند آن بیچاره خود را در پناه و حمایت مقدسه حضرت غوثیه محبوبیه

رضی الله عنه آورده و خاک پاک مدرسه شریفه آنحضرت به پیشانی خود مالیده بی آنکه
لفظ توبه بر زبان راند حق سبحانه تعالی از خطائی او درگذشت و درجه ای که سابق بود
از آن بالاتر یافته و هاتف غیب ندا در دلم ای حولی چون خاک در محبوب من
سید عبد القادر رض بر پیشانی مالیدی از خطای تو درگذشتیم و درجه سابق که داشتی از آن بالاتر
عطا کردم بر دیگر رو و شکر این عطیه عظمی بجا آر چنانچه آن ابدال در مدرسه شریفه آنجناب
که با جماعه فضلا و مشایخ نشسته بودند حاضر آمد و شکر عطیه ما حصل کما آورده

المنقبة الثانی والثلثون

فی عفو سلطان الجن عن رجل قتل ابنه بمجرد استماع انه مرید السید عبد القادر الجیلانی
رضی الله عنه آورده اند که روز جمعه فاضلی در بغداد از نماز جمعه فارغ شده با جماعه شاگردان
برای فاتحه مقابر که دورتر از شهر بود برفت در آنجا ماری سیاه در نظرش در آمد وی را بحکم
اقتلوا الموذی قبل الایذاء از عصائی که در دست داشت بزد چون بگشت بادی تندی
چنان پیدا شده که آن فاضل سی گرد گرفته از پا برداشته چنان بالا برده که از چشم
شاگردان او غایب شد چون جماعه شاگردان این کیفیت معاینه نمودند در حیرت افتادند
و خاک بر سر کردند بعد زمانی دیدند که خلعتی فاخره بر لباس خود پوشیده از گوشه آن دشت می آید
پیش شان دویدند چون نزدیک آو رسیدند از حقیقت غائب شدنش و خلعت پوشیدن استفسار کردند

گفت مرا ازینجا برداشته چنان در جزیره بردند و در دریا فرود آوردند و پیش پادشاه زجنبه
حاضر کردند دیدم که او شمشیر برهنه در دست گرفته بر تخت نشسته است و یک جوانی صاحب جمال
مرده پیش او افتاده که سرش شکسته و خونش در گردنش رنجیده از انها که مرا اینجا بودند پرسیدند
که این کیست گفتند که قاتل این جوان است بعده بغضب تمام بود آنگاه بگفت ای ستمگار
شهر تو نابینا شده بود این جوان بیگناه را چرا کشته بودی من متحیر شدم و گفتم حاشا لله من
این جوان را نکشته ام ایشان بر من دروغ میگویند باز پادشاه زجنبه با ایشان پرسید که این شخص
چه میگوید گفتند همین عصا که در دست دارد خون الوده علامت است سوی عصای من دیده گفت
این خون نیست که بر عصای تست گفتم ماری را ازین عصا کشته ام نه این جوان را پادشاه
گفت ای نادان آن مار همین پسر من است من بیچاره شدم و خاموش ماندم آنگاه پادشاه
سوی قاضی دیده گفت که اقرار میکند حکم کنید تا بقصاص رسانیم قاضی نیز حکم کرد و فتوی سفیته
هم داد و شمشیر برهنه در دست گرفته خواست که مرا بزند در آن وقت بیچاره شده فریاد
کردم طرف بیر کرده حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه فی الفور شخصی با چهرهٔ نورانی پیدا شده
شمشیر از دست پادشاه گرفته گفت کسی مرید مرا مزن که مرید قطب الاقطاب و سلطان الاولیاء
و الاغیاث شیخ محی الدین ابو محمد سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه است اگر او بر تو عتاب کند
از عهدهٔ جوابش فرومانی بمجرد استماع نام مبارک آنحضرت رضی الله عنه شمشیر از دست انداخته

گفت ای اسفار شهر با ادب حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه چون اسپ خود بخشیدم آنگاه شو
و نماز جنازه گذار و دعای مغفرت طلب کنی بعده آن خلعت بخشم دیگر رخصت نمودند و همان
کسان که همراه بودند با آنجا رسانیدند و از نظرم غایب شدند چه حاجت است در محتاج میشوم
یکسان که همت تو مرا کارساز هر دو جهان است

المنقبة الثالث والثلثون

فی شفاء الناس عن الطاعون بنسبت لهم کلام درس و ما لها آوازه لشنیده در زمانی در شهر بغداد
شریف طاعون غلبه نمود و هر روز هزار کس لاکن از این علت می مردند جماعه بجناب حضرت
غوثیه محبوبیه رضی الله عنه کیفیت استعفای ظاهر کردند آنحضرت فرمودند که ظاهر است از ازهار
گیاه سبزه که بر گرد مدرسه ما است زیرا اسیائیده بکار برند طاعون دفع خواهد شد کسانیکه از این
گفتار مطلع شدند بعجب آواز کردند خدای تعالی همه را صحت کامل بخشید چون خلق شهر بیشمار
بود گیاه سبز شد ذره ذره کرده بردند حضرت فرمودند رضی الله عنه که از مدرسه ما بلفظ
آب بخورند شفا یابند مردمان آمدند و نوشیدند و شفاء کامل یافتند باز در بغداد شریف
طاعون نیز نشد

المنقبة الرابع والثلثون

فی قوله هذا وجود صدقی للوجود عبد القادر رضی الله عنه طرف خانه شریف حجره شریف

از زیارت فارغ بودند و شیخ الابرار حضرت سید عبدالجبار رضی الله عنه نیز همراه بودند و چون
در خانه رسیدند از والده ماجده خود پرسیدند که حضرت در خانه نیامده‌اند گفتند نی بعد از نماز عصر
همراه بودم گفت یا برادر روز است که آن حضرت اندرون تشریف نیاورده‌اند شیخ الابرار
بعد از سماع به حجره مطهره که حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه که در آنجا مشغول بودند رفته دیدند
که اندرون حجره زیاده از وجود هیچ نیست این نشان معلوم کردند که آن حضرت اندرون هستند
دست بسته استاده بر در حجره ماندند هرگاه که شب از نصف گذشت آن حضرت در حجره را گشادند
و فرمودند که اندرون رفتن خانه مرا تو همیشه ملاحظه میکردی لکن نیز همچنان است که در نظر خلق برای اینمعنی
که بنده‌های خدای تعالی بر راه رفتن خانها ترک دهند صورت توالد و تناسل معطل بماند
چنانکه دیدی فی الحقیقت به حجره مرا بیم و در نظر خلایق اندرون میروم شیخ ابرار خوشوقت
شده بارها ملتمس گشتند که چون آن حضرت به سبب اخلا میروند بول و غائط را از ملک حنیف
میکنند و وقت عرق مبارک کردن شبانگ از خوشبوئی کوچها معطر میشوند و مگس بر بدن
مبارک نمی‌نشیند این همه خاصه محبوب‌ست صلی الله علیه و سلم که در هر وقت از وجود شریف
آنحضرت ظاهر میشود فرمودند که عبدالقادر فانی و باقی شده در ذات جد خود صلی الله علیه و سلم
هر او جود جدی للاوجه شیخ عبدالقادر رضی بازخاص میشود که اگر همچنین اگر بر هم سایه میکرد جد منیر
فرمودند که بنده‌های خدا در اشتباه می‌افتادند و مرا به نبوت می‌پرسیدند بنابرین عمدا این

نوع سیوم ترک لذّات

المنقبت الخامس و الخمسون

فی درس و عبادت و اولاد و زاده رضی الله تعالی عنه آورده‌اند که حضرت سلطان المحبوبین غوث الاعظم
رضی الله عنه شش صد و پنجاه شاگردان دانشمند بود هر روز سبق میفرمودند و هر طالب علمی
که کتاب نبودی بقلم میمون خویش عطا میفرمودندی و هر کس که بارادت مرید شدی شجره سلسله
را بدست مبارک خود نوشته عنایت میکردی و هر وقتی که حضرت میر سید بجای وضو غسل
میکردی و برای غسل بر لب آب یا حوض توجه فرمودی چنین میگویند که روزی آن حضرت رضی الله عنه
را استسقای شکم بود در یک شب پنجاه و دو مرتبه به بیت الخلا رفتند هم پنجاه و دو بار غسل
تازه میکردند و چون غلام و کنیزک مانده میشد جهت متابعت جد بزرگ خویش صلی الله علیه و سلم
از بازار خود سودا میکردند و در اثنای مسافرت در هر جای فرود می‌آمدند و آرد در آسیا خود
می‌آسیدند و می‌پختند و قسمت می‌نمودند و هر کسی که می‌آمد بزیارت آنحضرت رضی الله عنه تعظیمش
میکردند و تواضع و تکریم می‌نمودند و هر کس و اکثر ایام با ترک حیوانات می‌بودند یعنی
گوشت و ماهی و روغن و ستور و شیر و جغرات نمیخوردند روزی هفت کودک هر یک نیم
درم علیحده علوفه بدست داد به جز خوردنی علیحده علیحده از بازار بطلبند هر یک سیر
همچنان علوفه دادند و اکثر اوقات طعام بی نمک تناول میفرمودند و هر روز

از وجود شریف چند صد کرامت ظاهر میشد لیکن اظهار نمیکردند بلکه منع بودند هر که کرامت و خرق
عادت از خود ظاهر نماید باز نکرد طالب دنیاست و هر که مرید فن باشد و از فرزندان و یا مریدان
و خلافت گیرد و در مقام کرامت پرستد و مقصد و ارادت خود ظاهر کند در هر دو عالم
روسیاه بود چون حضرت بی بی حلیمه آن جناب وضع بودی زرد بدست مبارک رسیدند و آب
بر سبو که بر کتف مبارک نهاده می آوردند و نان می بخشند و حضرت بی بی حلیمه نام بخی خوانند
تا مدتی از بنجهین تفضل آوردهاند باید دانست که دو هزار رکعت نماز میکردند که در هر رکعتی
بعد فاتحه سوره مزمل یا سوره الرحمن می خواندند کم از صد کرت نمیخواندند و بعد هر نماز فریضه یک
ختم قرآن منعم بودند و بعد تهجد نیز ختم قرآن میشد مجموع جهل اسم را ششصد و شصت کرت در شب
و بعد مذکور در روز دعا سیفی و با ننه العظمت و با ننه القدره و بابت للکرامات
و سبحان الله و عظمت کبیر بعد چاشت و بعد زوال و بعد عصر و بعد تهجد نیز لازم داشتند و شجره آمل
که در کرسیهائی کرام است و شجره خلافت جنیدیه که از حضرت سلطان ابو سعید ابو الخیر
رضی الله عنه رسیده است یکبار بر ازبر شمرده میخواندند و درود کبیر دو نود نه نام حضرت نبویه
صلی الله علیه و سلم و نود و نه نام حضرت باری تعالی هزار کرت میخواندند اما مجاهده آنحضرت
را رضی الله عنه که چهار ساعت یک خلوت میکردند و معتاد احباب بوده که بعد چهارم
روز طعام میخوردند یعنی دوشنبه و جمعه و در وحدت وجود آنحضرت رضی الله علیه چنین نقل

منکر شدند و منع نمودند چون موحد بتوحید رسد آنجا نه موحد و نه توحید نه واحد نه بسیاری نه ضدی
و نه ضدی نه بنده و نه بندگی نه هستی نه ذات نه جبرئیل نه قرآن نه ولی نه ولایت نه ذات
نه صفات نه اسم نه اول نه آخر نه ظاهر نه باطن نه بهشت نه دوزخ نه روشنی نه تاریکی نه نفی
نه اثبات نه آسمان نه زمین نه دوئی نه یکتائی نه مقام نه منزل نه یکی نه دو نه طالب
نه مطلوب نه عشق نه عاشق نه معشوق نه آدم نه ابلیس نه کفر نه اسلام نه کافر نه مسلمان نه مؤمن
نه ایمان نه حلال نه حرام نه وجود نه غیر چون در مقام استقامت گردد موحد در توحید
گم شده باشد سؤال نمودند که ما التوحید جواب فرمودند التوحید ترک التوحید یعنی باین زبان
گفتن نتوانند و باین دل نتوانند گرد و باین چشم نتوانند دید و بدین گوش نتوانند
شنید همین است لیس با فی هوس

فی تخلیص امراة مریده فی العاشر من قلوب فاسق فجار روایت کنند که عورتی صاحب
جمال بکمال قبض ارادت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه ارادت و تبعیت
داشت فاسقی در پیش بر ایشان دم بشلد بعد از سببی من الاسباب آن عورتی در
غاری یکباری رفته بود آن فاسق نیز در آنجا رسیده خواست که دامن عصمتش را
پاره نماید و آن ضعیفه پناه بهر خویش ندانست چون زبردست آن فاسق چاره
ندید بنالید که الغیاث یا غوث الاعظم الغیاث یا غوث الثقلین الغیاث

یا شیخ محی الدین الغیاث یا سید عبد القادر رض در انوقت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه در حمام
مشغول شستن وضو میساخت و نعلین چوبین در پای مبارک بود که آواز فریاد آن عورت بگوش
مبارک آنحضرت در رسید فی الحال نعلین چوبین را از پای مبارک کشیده طرف آن غار بر انداختند
آن فاسق منحوس است که آن عورت معصومه سیده بود فجور الزم کند این قبقاب در همانوقت بسرش
رسید و چندان بخورد که مغز سر پریشان گشت و هلاک شد آن عورت قبقاب مبارک پیش
خود نگاه داشت بعد از آن این قبقاب شریفه سیده بخدمت آنحضرت رسانید قضیه که واقع شده بود بحضور
جماعه صوفیان مریدان اش همه متعجب مانده اند   چه عجب دیوار است که واقع خونی بستی بان

المنقبة الثالث والثلثون

فی نقل آخر حکایه الصیانه با شیخ عنه رضی الله عنه آورده اند که سوداگری بار شکر را چند شتران تیار کرده
راه قافله میدید خواست که چون فلان قافله تیار کنم من هم با وی همراه شوم تا بسبب قافله
مال و متاع سلامت رسد بعد چند روز قافله طیار شده و سر راه گشته و همه سوداگران راهی گشتند بار نهادند
سوداگر هم که بار شکر داشت همراه شده راهی شد بحکم جل سلطانه در راه بیست شتران بار شکر او گم
شدند بسیار حیران و متفکر گشت و خاطرش محزون شده چون او عقیده بجناب حضرت غوثیه
محبوبیه رضی الله عنه داشته در آنوقت هیچ وسیله نبود که شتران یافت آیند مگر وسیله
پیر خود باواز بلند فریاد نمود و گفت یا عبد القادر رضی الله عنه بیست شتران بار شکر که گم گشته اند می بینید

که بر کوهی عظیمی شخصی سفید پوشی باستین طرف خود اشارت میکند و مطلب چون در انجا رفت
ان شخص را ندیده هر مرض که داشت زایل شد و با بار شکر سلامتی یافت

المنقبة الثامن والثلثون

فی بیان ولایته المسلوب عنه رضی الله عنه شخصی از اولیاء الله معاصر حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه
مسلوب الولایت گشته پیش اکثر اولیاء زمانه رفته طلب دعا کرد تا بمطلوب خود برسد همه گفتند
که شفاعت مایان در باره تو قبول نیست مگر تو خود بجناب سلطان الاولیاء غوث الاعظم
رضی الله عنه رسانی البته مرتبه خود بیابی چون بخدمت انحضرت رسید بر احوالش مطلع شد دعا
در باره او مسئلت بدرگاه حضرت عزت جلت سلطانه نمودند فرمان شد ای محی کسی بر او نیز
نمانده هم برای او شفاعت مکن که گرسنه یا غوث اعظم شما برای او شفاعت بکنید انگاه حضرت
غوثیه محبوبیه بسا معشوقیه و محبوبیه مصلای خود بر دوش نهاده رو بهوا نهادند چون قدم اول
نهادند هاتف غیب اواز داد که یا غوث این مغضوب و مثل او بگذار کس بحسب التماس
شما عفو کردم انحضرت قدمی دیگر نهاده اند باز فرمان شد که این یکی و مثل او دو هزار کس
بمرتبه رسانیدم باز قدم سوم نهادند فرمان در رسید که این یکی و مثل او دو هزار کس بمرتبه بزرگ
دادم جرم او بخشیدم از ان پس انحضرت شادمان شد و دوگانه شکر ادا نمودند و ان شخص
بولایت خود رسانیدند

المنقبة التاسع والثلثون

فی حضوره دعوت الافطار الصوم فی یوم سبعین رجلا آورده‌اند که در عهد دولت حضرت
شاه نقشبند رضی الله عنه در ایام رمضان چنان اتفاق افتاده که هر روز افطار کس علیحده علیحده دعوت
آنحضرت رضی الله عنه نموده بخانه های ایشان تشریف فرمایند و افطار کنند آنحضرت دعوت همه را قبول
فرموده چنان تصرف در آن جناب ظهور نموده که در یک وقت در هر جا رسیده و حاضر شده
و افطار در خانه هر واحد نموده‌اند و نیز در خانقاه عالیجاه خویش با جمیع طالبان و مریدان به افطار
حاضر بوده‌اند کنیم مقدم در العبد گوشه تشریف داشته ظاهرا این بخاطر یکی از خادمان اصحاب
گذشت که حضرت خواجه از خانقاه آسمان جاه قدم بیرون ننهاده‌اند در انبوهی از مردم
دعوت مقرر موقوف بر رسیدن اصحاب بخانه آدمیان و خوردن آب و شراب و طعام آنها
به چه نوع متصور نموده‌اند پس آنحضرت روی مبارک بطرف او کرده فرمودند که این جماعت همه راست میگویند
ما دعوت همه ایشان قبول کردیم و بخانهای همه ایشان حاضر شدیم تمت

المنقبت الاربعون

فی بیان کل ولی منصب الولایت حضرت خواجه رضی الله عنه آورده‌اند که شاه نقشبند بهاء الدین نوری
که در هر وقت و هر زمان شخصی که بمنصب ولایت سرفراز میکنند فرمان خدای تعالی نبشته
که پیشگاه تخت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میبرند و از انجا ارم منشور که بولدی سید عبد القادر
رضی الله عنه میرسد تا او ملاحظه و استحقاق وی منصب ولایت تجویز نماید و منظور گرداند.

چون حضرت رضی الله عنه اوست لایق این منصب می‌یابید تصدیق بمهر مبارک میفرمودند و در آخر
محمدی صلی الله علیه و سلم نامه ثبت میکرد و بعد از آن برساله آنحضرت فرمان حضرت نبوی
صلی الله علیه و سلم ترقیم می‌یابد و خلعت ولایت از دست مبارک حضرت قادریه در حق آن
ولی عطا میشود و او صاحب ولایت در عالم غیب و شهادت مسلم میباشد و این عهده متعلق بحضرت
غوثیه است تا قیامت و هیچ یکی از اولیاء الله تعالی را درین مقام رفیع منیع با آنحضرت مشارکت
و مماثلت نیست و نخواهد در هر عصر و هر زمان قطب و غوث را توسل و ترسل و استمداد و نیابت
آنحضرت میباشد رضی الله عنه

المنقبة الحادی و الاربعون

فی اختیار مذهب الامام الاحمد حنبل بالاشارة النبویه صلی الله علیه و سلم آورده اند که روزی
در خاطر مبارک حضرت خداوندم غوث اعظم قدس الله سره الاکرم گذشت که از مذهبی بمذهبی
دیگر انتقال فرمایند همان شب در واقعه دیدند که حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم
با جمیع صحابه نشسته اند حضرت امام احمد حنبل ریش خود در دست گرفته استاده اند در خدمت حضرت
نبویه صلی الله علیه و سلم التماس می‌نماید یا رسول الله بفرزند خود سلطان محی الدین سید عبد القادر رضی الله عنه
بفرمایید که حمایت این پیر ضعیف نماید حضرت نبویه صلی الله علیه و سلم تبسم کنان فرمودند
یا سید عبد القادر رض التماس این پیر مرد قبول کن حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه بر مصلای
حنبلیه حسب فرموده حضرت نبویه صلی الله علیه و سلم قبول کردند و صباح آن خود بر مصلای حنبلیه حاضر

ساخته نماز گذاردند گویند در آن وقت بر مصلای حنبلیه غیر امام ایشان کس نبود که نماز با جماعت
گذارد چون حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه توجه بدان سو فرمودند آن قدر کثرت مصلیان گشتند
که در صحن آن جای خالی نمانده راوی گوید که اگر در آن روز حضرت غوثیه رضی الله عنه بر مصلای
حنبلیه نمی رفتند مذهب او انقطاع می یافت الحمد لله که مذهب ایشان قوی شد که رسول خدا
بشارتش کرده خواست تا رونق دهد او شود فاکرمنی بنیاد خویش شد در بهجة الاسرار
روایت کرده اند که روزی حضرت غوثیه معشوقیه رضی الله عنه بر قبر امام احمد حنبل بفاتحه رفتند و جمعی اولیاء الله
همراه آنحضرت بودند دیدند که حضرت امام احمد حنبل رضی الله عنه بیرون آمد و بر اهینه سنبر در دست
داشت بحضرت غوثیه معشوقیه رضی الله عنه داد و باهم معانقه نمودند بعد از آن امام گفت یا عبد القادر
رض قد افتقر الیک فی علم الشریعة و علم الطریقة و علم الحال و فعل الحلال پس حضرت بسیار
تواضع و تعظیم نمودند بعد از آن رخصت شدند

المنقبة الثانیة والاربعون فی کامله معه ابوحنیفه رح فی المعامله

رضی الله عنه روایت کرده اند در عالم باطن حضرت امام المسلمین امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت
کوفی رحمة الله علیه با خداوندم غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه ملاقات کرد فرمود یا سلطان
سید عبد القادر رض سبب چه در مذهب شریعت با امام احمد حنبل اقتدا کردید و مذهب مرا
قبول نکردید و حال آنکه فرخوشه چین جد بزرگوار تو امام جعفر صادق رضی الله عنه ام و دو سال در حضرت

وی استفاده کردم لولاک الشیبا لهلکت النعمان فرمودند دو بیت یکی آنکه طرف او قلت
مردم بعه وار او مسکین بوده من نیز مسکینم وحضرت حدیث شریف فخر سید المرسلین صلی الله علیه وسلم همواره
از ضلال عزوجاه مسکنت میخواست یعنی اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة
للمساکین امام اعظم گفت در این مذهب من مسکین مفلس گویند ومن نیز مفلس گشتم که شما مذهب
من مسکین قبول نکردید بود در نسخه حضرت امام اعظم رضی الله عنه فرمودند در مذهب ما هم از همه وجود شریف
فلک بیت
در او است قیمت او هر خدا گر نشناخت ابوحنیفه چو بخواهش کسب حست نیافت

المنقبة الثالث والاربعون فی اعطاء الشیخ احمد گنج بخش کو فیه تمام

بین النوم والیقظه آورده اند روزی شیخ الاسلام شیخ احمد مغربی الملقب به گنج بخش گنج گیر
سرحلقه قدوة قلندران آفاق شیخ ابواسحاق مغربی وضو میکنانند در دلش خطره راه یافت که
لکنت قدر عالم از خاص وعام واخص الخاص بلند گشته بهر از سلسله وخانواده الحباب حضرت غوث اعظم
رضی الله عنه گردیده که داراند القدر طرفهای دیگر نیست چه باعث باشد شیخ ابواسحاق بر خطور
این از راه اشراق آگاه شدند فرمودند یا احمد همچو این قدر ومرتبه حضرت غوث الاعظم
سلطان الفقر سید عبد القادر رضی الله عنه حیثیت عرض داشتند بابا معلوم نمایم فرمودند حضرت با تنبیه
الست
معشوق سبحانه سبحانه حق سبحانه جاشانه دو الله قطعه صفات بیان بکن از آن نمایم درجه اول
اگر تمام دریای قدرت الهی سیاهی شوند ودرختان روی زمین قلم گردد وجن وانس وملایک کاتب باشند

هنوز آن مرتبه را بیان کردن نتوانند چون کیخ بخش این سخن شنید را از بهر خود شنید دستار سفید
از سر انداخت و بیقرار شد و گفت لبر مرد راه حق عز و جل سلطانه سید عبد الغفار رشد
و مار راه او تویی نه مردیم و نه زنیم و قصد زیارت اشرف البلاد و لعبد اکو نمود سر برهنه
و این چند بیت تصنیف کرد و در کمال شوق و بیقراری بتکرار لسان بان می پرداخت
سه شوریدگان خسته و زاریم اه اه سه وا ماندگان صحبت یاریم اه اه سه خوانند اگر بلطف
بیایم بشاد بشاد سه رانند اگر بقهر بنالیم آه آه سه مستان ز مشت خود لوندان کو بکو سه
گهه در سراب و گهه بحاریم آه آه سه چون بکوه بیا که از نوک آحیدب رسیدند چشمه آب
جاری بعضه از انجا وضو کردند و بعد از ان مقام بین النوم و الیقظه دیدند در حضرت غوثیه تشرف
می آرند در یکدست مبارک دستار سبز بسته شده و در دست دوم کلاه شرح الشان استقبال
کهه کمالت با کمال انحضرت مشرف شدند و آداب بجا آوردند التماس شدند حضرت غوثیه برد حقه
طلبیدند و کلاه بر سر الیشان پوشانیدند و دستار را بر کلاه بستند و فرمودند فرزندم احمد تو هم
از جمله مردان راه مولی تعالی هستی بعد از ان حضرت از نظر الیشان مستور شدند و کیخ بخش دیدند
که کلاه و دستار که عنایت شده بود موجود است شکر الهی بجا آوردند و نان برد و بعزم بیت سر خود
روان شدند و حالت خوش فزون دیدند هر گاه پیش پیر خود رسیدند شیخ از دور استقبال کرده
مرور شد و گفت بابا احمد مبارکت باد که تو بتو سالها فیوضات انجناب فایز بودی الکنون

بتوالطف به بعثت و فیض حضرت مقدسه قادریه ممتاز و سرفراز گشتی و الان هر چه شنیدست شیخ
بر سر خود گذاشت و تعظیم و تکریم بسیار بجا آورد و شکر ایزدی بر فرود و گفت بابا احمد حضرت غوث
الاعظم سلطان عبد القادر رضی الله عنه کارهای ترا از آن خود کرده هم کارهای ترا بسر انجام رسانید
الحمد لله و المنه مدتی هم روزها گنج بخش گذشت شیخ حمو التماس نمود که با شیخ امید دارم اگر حکم شود
چند روز بطرف جنگل بروم و استخاره هیزم چنانکه سابق میکردم بیارم فرمودند اکنون ترا
زین کار هیچ نسبت نمانده است عرض کرد ندامت شود فرمودند اختیار است بعد از آن گنج بخش
بطرف جنگل رفته و استخاره هیزم خشک را اشته طیار کرده خواست در بر سر خود نهد استخاره یک بیک باشت
بالای سر سلیم مراد میرفت تا کلبه شیخ حمو می آمد چون شیخ ابو اسحاق این کیفیت معاینه کرد
گفت بابا احمد هیزمی که بدین دستار و کلاه محبوب خدا اشتهم هیزم مرصع جمع حال کیه برای
سرمایه جمیع اصحاب بخطاب شیخ حمو و الشیخ از جناب الهی مخاطب اند حالا گیر که حضرت
سلطان سید عبد القادر رضی الله عنه کار ترا مرتب کرد و ترا در مرتبه مردان مرد گردانید بعد از آن
گنج بخش قبول نمود و بمنزلی رسید که رسیده هیچ خوش منزل که انجا نور بالوسه جو انجا کم شده
کم کم الوسه همه اسباب دولت دلبند برده خوش آنکس کیش همه سود آن کند الوسه شیخ عالم
محمد عارف بهاء الدین شیخ نور الله سوزنی رحمة الله خوش گو بود الحمد و المنة که ما را از کرم در پناه
راه غوث اعظم جا داد اکنون چه غم کشتی نوحی که در طوفان حشر اند بکار جان بغوث الاعظم اان

زن رب مرد الکرم   بالشر تا فردای محشر بیش رب العالمین   غوث اعظم سو به بینی عالم زبر علم

غوث اعظم را اعتنا کوی ابتدای اهل حشر   هم موافق هم مخالف هم مشایخ بهتر و کم   رحمة العالمین

ظل نور معنوی   شیخ عبد القادر آمد اکمال الوصل الاتم   کرسی او در نبوت مصطفی را هم قرین

شیخ ما را هم ولی دری ولایت مثل هم   بیشتر منشین که گوییم هم القول اولیا   مجملا آوصاف

زن مراة انوار القدم   شیخ احمد کنجکی گجرات را کنج شرف   تا فلست از بواسحاق خود زان

کان کرم   کاتفاق اولیائی مشرقی و مغربی است   ارکه غوث الاعظم جیلی رساند انجا قدم سو

گر کمالات و تصرفهای که خاصه شان اوست   گر کسی خواهد بیان ناید درون زین نکته دم سو

نه فلک آوراق کعه بفت بحر آید مداد   هر شجر اقلام و کاتب برکرا الفقیست   و فهم عشر

قدر حضرت سلطان محی الدین ما   در بیان ناید منور ز عشر عشر سبب کم   قصه خود نارت لنان

هاتف بار استمع فاعرف کمال الشیخ و شان الخدم   تا رسن جنباج سالو تا رسن دین هم ازد بست

ست محی الدین ما شیخ عظیم و ذو التعظیم   مصصصو

المنقبة الرابع والاربعون
فی الصلاة عن حضرة الله تعالی انظرة

واحدة آورده اند که حضرت غوثیه از جناب قدسیه سبحانه تعالی را مامور شد که امروز هفتصد کس

از رجال و پانصد کس را از نسا به دولت وصول ما برسان هر یک در اطراف و جوانب

بودند الجناب ا بیکنظر کیمیا اثر مس وجود ایشانرا زر خالص بوصول ذات نامتناهی سرفراز ساختند

المنقبة الخامس والاربعون   في القائه النبي الكريم على الامام الميمون صلى الله عليه وسلم

آورده‌اند در جامع العلوم و غیره که روزی حضرت بر منبر نشسته بودند و لرزش و اضطراب
رز درجات آن فرود آمدند و زیر رتبه آخرین منبر دست بسته ایستاده شدند بعد از ساعتی
باز بر منبر رفتند و بوعظ و تذکره فرمودن مشغول شدند بعضی از حضار مجلس التماس کردند که این
چه سبب بود فرمودند که جناب عالی جدی سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بیامدند و بر منبر نشستند
هر چند مرا به نشستن امر فرمودند جهت ادب الحضرت زیر رتبه آخرین ایستادم کرسی او
در نبوت مصطفی را هم قرین   شیخ ما را هم ولی در پی ولایت مثل هم   بیشتر بیشتر که
گویم هم بقول اولیا   مجملا اوصاف از مراة انوار القدم   شیخ احمد کنجلی گجراتی سلمه الله
گنج شرف   نا قلست از ابو اسحاق خود از کان کرم   که باتفاق اولیای مشرقی و مغربی
اینکه غوث الاعظم جیلی رسانند این قدم   کز کمالات و نعم فها که خاصه شان اوست   گر کسی
خواهد بیان باید زدن زهی نکته دم   نه فلک اوراق گردد و هفت بحر آید مداد   هر شجر اقلام
و کاتب هر که الطاف است و فهم   عشر قدر حضرت سلطان محی الدین ما   در بیان نیاید هنوز از عشر
تتمه عشر عشر هست کم   قصه خضر و تادب کنان تا لف باو   رستمه فاعرف کمال الشیخ من
شنان الخدم   تا رسنی جنبان چه سال او نارسی دین هم از وست   هست محی الدین ما شیخ عظیم
و ذو العظم فی الصالة عن حضره الله تعالی المنطرة و آحده آورده اند که حضرت غوثیه از جناب قدسیه

سبحانه تعالی مامور شدند که امروز هفتصد کس را از رجال و بالفصل کس سوا از النساء ابرو
وصول بار رسانان هر یک در اطراف و جوانب بودند اجناب بنگنظر کیمیا اثر و حسن وجود
انها را از ضلالت بوصول ذات نامتناهی سرفراز ساختند مقصد

فی اللقابة للنبی الکریم علی المنبر المیمون صلی الله علیه وسلم آورده اند در جامع العلوم و بحره که روزی
حضرت بر منبر نشسته بودند بسرعت و اضطراب از درجات آن فرود آمدند و زیر رتبه
آخرین منبر دست بسته استاده شدند بعد از ساعتی باز بر منبر رفتند و بوعظ و تذکر فرمودن مشغول
شدند بعضی از حضار مجلس التماس کردند که این چه سبب بود فرمودند که جناب عالی جبرئیل
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بیامدند و بر منبر نشستند هر چند و را نه نشستن ام فرمودند جهت
ادب آنحضرت زیر رتبه آخرین استاده شدم چون روانه شدند و مرا رخصت دادند فرمودند
که هر دو بر منبر نشین آنگاه نشستم

فی اعطائه آمر مره سیو ادلم تکونو مکتوبین فی لوح المحفوظ در منتخب جواهر القلائد آورده اند
که روزی زنی بخدمت حضرت غوثیه رضی الله عنه رسید و التماس تولد نمود دعا آنحضرت در لوح محفوظ
مشاهده نمود که هیچ پسری در باب او نوشته نیست گفت بارخدایا این زن را دو فرزند
کرامت کن از حضرت حق جل و علی ندا در رسید که یکی نوشته نیست تو دو میگویی گفت
بارخدایا ۳ فرزند باین زن عطا کن از حق سبحانه فرمان آمد باز گفت بارخدایا پنج پسر بادهم

ثانی باز همچنان فرمان آمد باز گفت بار خدایا شش فرزند بدان عطا کن باز ندا در رسید که در باب
او یک پسر هست باز گفت بار خدایا هفت پسر ده ندا آمد یا غوث الاعظم رضی الله عنه از زمین باهم
بخواه آنحضرت با بشارت ندا ربانی و بشارت حکم سبحانی بان هفت پسر فرمودند پاره خاک
بآوردند زن با اعتقاد تمام آن خاک سبز بنقره طمع ساخته تعویذ که در گلو آویخت خدای تعالی
وی را هفت پسر کرامت کرد بعد از آن اعتقاد زن فاسد شد با خود گفت که مرا حضرت غوث
پاره خاک داده بودند از خاک چه حاجت بر می آید و چه از و کشاید چون این سخن گفت هر پسر از و جان
بحق تسلیم کرد آن زن و او ملا کیان پیش حضرت غوثیه باز آمد و گفت ای نواخته الله فریاد
رس آنحضرت فرمودند آن وقت همان بود اکنون چه سود و برو آیتی فرمودند برو بخانه خود بدان
مرکوب امله برا وله شد چون آن زن بخانه آمد بر هفت پسر آو زنده شد وی از اعتقاد فاسد
خود منفعت گشته شکرانه بجا اولو
فی وضع مشایخ الاربعه بعنه خانوادها رقابهم بقوله قدمی هذه قبل وجوده رضی الله عنه در خزانه مجمع الفضائل
آورده اند که مشایخ چهار خانواده صوفیه پیشتر از عهد دولت حضرت مقدس غوثیه رضی الله عنه
بودند ایشان سر حضرت تعالی معلوم کرد که در زمان آینده یکی از اولاد امجاد حضرت سید المرسلین
و خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم پیدا خواهد شد که نام وی غوث الاعظم رضی الله عنه باشد و
بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله مشایخ چهار خانواده قبول کردند گردن نهادند

فی کون الشیاطین فی خاتمه رضی الله عنه آورده‌اند که دیوان

و شیطان را تا زمان قیامت مرگ نیست بلکه در هر زمان آفریده میشوند و اجنه را مرگ است

یکی میمیرد و دیگری می زاید و در عهد مهتر سلیمان علیه السلام سرکش بسیار بودند مهتر سلیمان علیه السلام

غم و فکر بسیار داشت که با وجود من ایشان سرکشی میکنند بعد از من حال خلق بسیار دشوار خواهد شد

هاتف آواز داد که پیغمبر آخر الزمان و ختم پیغمبران محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم خواهد شد یک مرد

از فرزندان او سید عبد القادر غوث الثقلین باشد پیدا شود چنانچه دیوان و شیطان در بند

تو هستند همچنان در بند او مرید باشند مهتر سلیمان خوشحال شد شکرانه الهی بجا آورد بند

بعد از آن فرمود تا همه دیوان و شیطان سرکش را ببستند و در دریا انداختند پس فرمود که در آخر زمان

بندهای ایشان گشاده شود و در بعض کتب مسطور که دیوان و شیطان خلق را اذیت میرسانند

امّا چون دیوان مسلط شوند از تسبیح عزیمتی و تعویذی ازو دور میشوند ولی دیوان و شیاطین

که در عهد مهتر سلیمان علیه السلام بستند دیوان بسته خوانند و ایشان چنند در آخر زمان قطب

المحبوبین غوث اعظم سلطان محی الدین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه خواهند بود الحق چنین

بود که دیوان و شیطان در فرمان آن شیخ الجن و الانس و الملائکه می‌بودند و از هیبت آنحضرت

در سکنهای خود میلرزیدند و الان در بند مریدان آنجناب هستند پس به بند دیوان نیز بخبر

راهنمی پس مریدان درگاه غوث زمانی پس گشاده شده بسته مرادات البتّه پس بالفرض خاص

و دعای نهانی است ای برادر گر همی خواهی بعقبا سروری است باش در دنیا تو کلب آستان
قادری است بالیقین یابد نجات و گردد از اهل جنت است هر که او با مریدی خاندان قادری

فی تخلیص المریدین لم یعرف الحق و رسوله سواه من عذاب المنکر

والنکیر آورده اند که مریدی از مریدان حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه با آنحضرت اعتقاد
راسخ داشت و در آنحضرت چنان محو بود که از شناخت حق و رسول و از دین فرو مانده
بود چون وفات یافت در قبر منکر و نکیر از وی سوال کردند که من ربک و من نبیک و من دینک جواب
داد که من همین شیخ خود میدانم فرشتگان از این جواب متحیر شدند و بدرگاه حق جل سلطانه
رفته عرض نمودند ای بار خدایا بنده تو چنین گوید فرمان حق سبحانه تعالی شد که بر دید و بر اعلام
کنید روح مطهره حضرت غوثیه رضی الله عنه حاضر شد و بمنکر و نکیر گفت اگر وی خدا و رسول
و دین نمیشناسد آفتد اما من که هست و من همه شومیشناسم او سوای نخشود فرشتگان بدرگاه
حق رفتند و عرض کردند که بار خدایا محبوب و مجذوب ذات تو غوث اعظم سلطان
اکرم سید عبد القادر رضی الله چنین میگوید فرمان الهی شد که وی را نیز عذاب کنید منکر و نکیر
بفرمان قادر قدیر باز آمدند و آنحضرت را هیبت نمودند حضرت غوثیه محبوبیه هر دو
کرسی از دست منکر و نکیر گرفت و گفت ولکن کسی سوی من بگذارید و گرنه چندان
آتش عشق حق تعالی مرا در باطن دارم که اگر آهی زنم هفت بهشت و هفت دوزخ را بسوزانم

تا در بهشت راحت نماید و در دوزخ عذاب نباشد از درگاه حضرت جل و علا ندا رسید که فرشتگان منزه آنچه

که در روز میثاق غوث اعظم سلطان محی الدین عبد القادر رضی الله عنه بود گفتند دیوانه فرمان آمد

که دیوانگان چه کار میکنند گفتند خراب میکنند هر عمارت را باز ندا از حق شنیدند که بگذارید و بیرا که دیوانه

ماست و محبوب و مجذوب ما فرشتگان عمود های خود را از حضرت درخواستند و تعظیم آنحضرت

بجا آوردند و رفتند فقط

فی مراتب مریده تعالیست که پرسیدند از حضرت غوث رضی الله عنه در فضائل مریدان وی رضی

فرمودند بیضه مسالگه بالف والفرخ بالقوم یعنی بیضه از ما بقیمت هزار اسب و جوزه ما را قیمت

نیست یعنی مرید مبتدای من بقدر و قیمت هزار مرید دیگرانست و مرید متوسط مرا قیمت که ممکن شود

چه بیان مکان منتهیش بحد در این قول آنحضرت رض مرید مبتدی را تشبیه کردند به بیضه و متوسط

را بجوزه و از تشبیه منتهی بجز دست سکوت فرمود که معلوم بود بمناسبت آنکه چنانکه مرغ را

سه مرتبه است در مرتبه اول بیضه میباشد و در مرتبه دوم جوزه و در مرتبه سیوم خروس بهمچنین

و نیز را سه درجه است اول مبتدی است و درجه دوم متوسط و درجه سیوم منتهی باید دانست

که مرید مبتدی حضرت قطب الاولین و الاخرین غوث اعظم رضی الله عنه را فضائل و کمال باشد

از هزار مرید مشائخ دیگر سعادت کسی که خود در سلک ارادت وی منتظم نساخت و شقاوت

کسی که گره ضروری در میان عداوت وی نازد و وجه مقابل مریدی که باقبال دولت لسلسله علیه

عالیه قادریه اراده نماید و در سایه حمایت بغایت آن شهنشاه ولایت درآید و چه مدینه شیخی
که باد بار روزگار از نسیم خانواده شرف لطف برآید و بدبختی درآید ؎ عزیز به که از در کهش سر بتافت ؎
به هر در که شد هیچ عزت نیافت ؎ هر که وی از سلسلهٔ قادریست ؎ از همه دلان که ورا برتریست
؎ سلسلهٔ قادریست از جمله به ؎ شاه ولایت است چه جنبی به ؎ شاه نه محکوم ز خیل بود ؎
حاکم آن جمله بر خلق بود ؎ هر که درین سلسلهٔ دستی زند ؎ حب دل از سلسلهها بر کند ؎
حضرت گیلانی است شه جمله پیر ؎ به که شوی خاک به پیر ؎ بیضهٔ آو بین که به پر و هزار ؎
جوزه او سو لقمت نه شمار ؎ هست خروش مکان بلند ؎ قسمت رو شو که نشاسه که جنید ؎
شاه دو کون است دو کونش دو کان ؎ بیع و شرا آن همه شد جهان ؎ گفت چون قول
قدمی هذه ؎ هست بطلا رقبه همه جمله ولی هیچ مرید نشد ردد در رتقر ؎ هست نصف همه عالی مقر ؎
جنت فردوس بود جای شان ؎ شرفه هر بلد دولت پای شان ؎ هم در کتاب شیخ ابوالفرج
بن الجوزی رحمه الله ؎ نقل میکند از حضرت شیخ علی بن المتیتی شیخ السعد مرید الغوث الاعظم
سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه یعنی شد مریدان بران دیگر سعادتمند برو فامات از مریدان
حضرت غوثیه شیخ لقا بن بطوی گفت رایت اصحاب سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه
کلهم غرا فی محفل السعداء یعنی دیدم من مریدان حضرت غوثیه سعادت همه روشن و تابان و مجلس
سعادتمندان و یکی از مشایخ مذکوره پرسید از حضرت غوثیه رضی الله عنه از حال مریدان

فاجر و متقی وی رضی الله عنه فرمودند التائب و الفاجر انا له یعنی مریدان نیکوکار از آن منند و من
از آن مریدان گناهکارم و حضرت شیخ عدی بن مسافر رح گفت هر که بخواهد از مریدان مشایخ
دیگر خرقه سوفی بپوشانم اما خرقه مگر مریدان حضرت محبوب اکرم رضی الله نتوانم خرقه پوشانند
ایشان فرو رفتند و در دریای رحمت حق اما کسیکه میگذارد در دریای رحمت خدا را دمی آبرو
بر چوبک خوابد یعنی آنحضرت دریای رحمت خدای تعالی است و من چوبک خوابدم کیست که دریا سو
بگذارد و چوبهای چوبی گیرد و در کتاب تحفة الاسرار از ملفوظ حضرت مخدوم جهانیان سید جلال
بخاری قدس سره آورده‌اند که حضرت مخدوم میفرمایند هر گرا سبب جنس باشد نام مبارک حضرت
شیخ الشیوخ قطب العالم محی الحق و الدین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه را در گوش او بگویند
دفع شود و هم هر زمان لفظ مبارک را بخوانند اگر کسی در شهر مسلمان و یا در لشکر اسلام دشمنان
غالب آیند و یا قطاع الطریق در راه نور مسلمانان بیایند باید که مشتی خاک بستانند
و ... لف حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه بگیرد و بر آن خاک دم و طرف دشمنان
ره کند حضرت شیخ شود فرمود کند هر که چنین کند و این خاک بر چشم دشمنان افکنم
تا کور گردند و مقهور شوند و فرمودند هر گرا مهمی و درماندگی پیش آید وسیله بحضرت
شیخ عبد القادر رضی الله بگیرد و بگیرد آن درماندگی و اندوه بنیاد برطرف گردد و نیز
فرمودند هر که خرقه حضرت شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه بپوشد البته او را نجات

و درج است که حضرت شیخ رضی الله عنه مر محبان و محبوبان و متعلقان خود دعاء کرده است
و او رض قطب عالم بود و دعای او مستجاب بود

فی وفاته رضی الله تعالی عنه نوشته اند که چون آفتاب عالمتاب بغروب رسید عزرائیل
علیه السلام نامه پیچیده از درگاه رب العزت جل سلطانه آورد و بدست فرزند ارجمند الجناب
قطب الاقطاب رض حضرت سید عبد الوهاب داد بر سر نامه مرقوم بود که هذا المکتوب من المحب
الی المحبوب آنرا خواندند ... و ملک الموت و حضرت سید عبد الوهاب مع مکتوب الهی
جل سلطانه پیش آنحضرت رفتند و پیش از هفت روز معلوم و فرمان رسیده بود که بعالم علوی بجز امید
و با محبوب خود هم آغوش شوید از آنگاه خوشوقت شدند و برای جمیع مومنان و محبان و مخلصان
و مریدان دعا کردند و تا روز قیامت عهد بستند که شفاعت همه خواهم کرد و بسجده رفتند
و فارغ شدند ندا آمد ارجعی الی ربک راضیة مرضیة گریه های و زاریهای نزد محبان در عالم
برخواست و خوشوقتیهای و خرمی های در عالم ملکوت پیدا آمد روز دوشنبه بعد عشا
پانزدهم ربیع الآخر سنه احدی و ستین و خمسمائه در بغداد که مدرسه باب الازج مدفون
شدند نور الله مرقده و جمیع عمر مبارک آنحضرت نود و یک سال بود در تولد ایشان سالکی
از جیلان به بغداد رسیده و هفت سال تحصیل علوم کردند و بیست و پنج سال در تجرید بودند
و بعد چهل سال دعوت خلق الی الحق نمودند دار رضاه و جعل الفردوس مسکنه و ماواه در تاریخ

وفات آنحضرت اختلاف است در بهجة الاسرار که مقدم‌ترین کتب مناقب حضرت غوث ثقلین است
نهم ربیع الآخر آورده و معمول میان شاه میر لاهوری رحمه الله و مغفور دارا شکوه رحمه الله همین یعنی
و در کتاب نور احمدی ملفوظ سید احمد رفاعی رحمه الله لیلة السبت بعد العشاء دهم ماه مذکور
و بروایتی هشتم ماه مذکور و سید نور الدین محمود قادری رحمه الله در اوراد قادریه یوم الخمیس
السابع عشر و قیل الثالث عشر من الصفر و قیل الرابع عشر من ربیع الآخر و قیل السابع عشر و قیل غره
و فیه روایات کثیره والاصح انه رضی الله عنه توفی یوم الجمعة او یوم الخمیس فی روایة السابع
والثامن او الحادی عشر من ربیع الآخر احدی و ستین و خمسمائة و در رساله بعضی کبار آخر روز جمعه
ربیع الآخر و بروایتی سلخ جمادی الآخر سنه ستین و خمسمائة و از خزانه جلالی مخدوم جهانیان
رحمه الله می‌نویسد که شب جمعه هفدهم رمضان سنه اثنا و اربعین و خمسمائة خاتمه فی کیفیة اداء صلوٰة
الاسرار در ملفوظ غیاثی آورده‌اند که اکثر بزرگان دین و مشایخ اهل یقین فضایل دوگانه
و بالهامی که مسمی الصلوٰة الاسرار و صلوٰة الختم و صلوٰة الخاصه و صلوٰة البداءت الی الحق
یافتن الغایتین میکنند از جناب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم استفهام کردند و باداء این
دوگانه مامور شدند خبایا حضرت شیخ یوسف همدانی قدس الله سره می‌فرمایند که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم پرسیدم که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر
شیخ سوال حل مسئله باشد او را علاجی هست که نمیدید فرمودند اگذر دوگانه ولد سید عبد القادر رض

باعتقاد راسخ ادای نمازی عمردی مرید کردد و از حضرت غوث اعظم قطب اکرم فرد افخم مظهر اتم

شیخ الامم رضی الله عنه در فضائل صلوة الحاجة در بهجة الاسرار و تکمله یافعیه نقل میکنند که فرموده

من استغاثنی فی کربة کشفت عنه ومن نادانی فی شدة فرجت عنه ومن توسل الی الله عز وجل

بی فی حاجته قضیت له ومن صلی لی رکعتین تقرأ فی کل رکعة بعد الفاتحة سورة الاخلاص احدی عشر

مرة ثم یصلی علی النبی صلی الله علیه وسلم ثم یخطو الی جهة العراق احدی عشر خطوة ویذکر اسمی ویذکر

حاجته فانها تقضی انتهی و ترتیب دوگانه شریفه اینست نویت لک اصلی الله تعالی رکعتین

صلوة الاسرار تقربا الی الله تعالی و انقطاعا عن غیره متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر و اکر بخواند

در هر رکعت بعد از فاتحه یازده بار سوره اخلاص بعد سلام در سجده رود یازده بار بگوید یا شیخ الثقلین

یا قطب الربانی یا غوث الصمدانی یا محبوب سبحانی ابو محمد عبد القادر جیلانی اغثنی وامدونی فی قضاء

حاجتی یا قاضی الحاجات بعده استاده شود و سوی عراق یازده قدم برود و در هر قدمی بگوید یا شیخ الثقلین

یا قطب الربانی یا غوث الصمدانی یا محبوب السبحانی ابو محمد سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه

بعده پای راست را بر پای چپ نهد اول درود یازده بار و فاتحه یازده بار و اخلاص یازده

واذا جاء نصر الله یازده بار بخوانند و بگوید یا جنود الله یا عباد الله اغیثونی وامدونی فی قضاء حاجتی

یا قاضی الحاجات آمین آمین و در ابتدا بخورات بسوزانند

حضرت قطب ربانی شاه غیاث الحق والدین الثانی قدس الله سره فرموده اند هر که دوگانه بالقدم

کامی با بالله خطابات مقدسه حضرت قادریه ادا نماید در نیم شب منور سر و قدم برهنه الله

که حاجت وی روا کرد و خطابات علیه این است یا سلطان محی الدین عبد القادر اغثنی

یا سید محی الدین عبد القادر اغثنی یا مخدوم محی الدین عبد القادر اغثنی یا پادشاه محی الدین

عبد القادر اغثنی یا فتاح محی الدین عبد القادر اغثنی یا فقیر محی الدین عبد القادر اغثنی یا

درویش محی الدین عبد القادر اغثنی یا مولانا محی الدین عبد القادر اغثنی اغثنی برحمتک تا

ارحم الراحمین حضرت قطب العارفین شیخنا الشیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله در خلاصه

القادریه می آرند هرکرا مهمی در پیش آید برای برآمدن آن مهم دوگانه حضرت غوث اعظم رضی الله عنه

ادا نماید بعد مغرب و در هر رکعت بعد فاتحه قل هو الله یازده بار و بعد سلام درود خواند و جانب

عراق یازده گام رود و در هر گام اسمی ازین اسماء یازده بار بخواند یا حضرت محی الدین سید

عبد القادر گیلانی یا شیخ محی الدین سید عبد القادر جیلانی یا شاه محی الدین سید عبد القادر

گیلانی یا قطب اعظم محی الدین سید عبد القادر گیلانی یا غوث اعظم محی الدین سید عبد القادر

گیلانی یا خواجه محی الدین سید عبد القادر گیلانی یا مولانا محی الدین سید عبد القادر گیلانی یا ولی

محی الدین سید عبد القادر گیلانی یا عارف بالله سید محی الدین عبد القادر گیلانی یا مخدوم

محی الدین سید عبد القادر گیلانی بعده یازده گام برود و گام یازدهم این نام باواز بلند

ندا کند یا حضرت غوث صمدانی سید عبد القادر گیلانی عبدک و مریدک مظلوم عاجز محتاج

الیک فی جمیع الامور فی الدین والدنیا والاخره مدد کن دفریاد رس باذن الله و محنته ورضی الله عنهم
واقض حاجتی مرا و نام صاحب بر زبان راند زود ان حاجت بر آید فقط

از بعض مشایخ قادریه بما رسیده که بعد فرض دو گانه مذکور یازده
گام جانب عراق رود و در هر گام بگوید یا شیخ الثقلین یا قطب الربانی یا غوث الصمدانی
اغثنی بعده هر دو دست بسته استاده شود و چنان تصور کند که در روضه منوره متبرکه که سبز رنگ
هست حاضرم یازده بار درود یازده بار فاتحه یازده بار اخلاص یازده بار آیت دعا بخواند یا شیخ
الثقلین یا قطب الربانی یا غوث الصمدانی حضرت میر سید شاه ابو محمد شیخ عبد القادر جیلانی
الحسنی الحسینی الحنبلی الشافعی اغثنی وامددونی فی قضاء حاجتی یا قاضی الحاجات بعده
پس باز آمده بر جای خود بنشیند و یازده بار ذکر آورد و بگوید یعنی یا حی و هو حی بعده فاتحه
یکبار و اخلاص یازده بار بروح پر فتوح حضرت غوث اعظم و والد ایشان حضرت سید ابو صالح
موسی و والده ایشان که حضرت فاطمه ثانی بنت ابو عبد الله صومعی است بخواند و حاجت
بخواهد مستجاب گردد مسو

از شیخ و مرشد علامه محب الدین القادری رضی الله عنه بما بدین طریق رسیده که بعد سلام دو گانه
مذکور سر بسجده نهد و بگوید اللهم لک الکمال ومنک الکمال والیک الکمال وانت

بخواند یا شیخ الثقلین یا غوث الصمدانی یا قطب الربانی یا محبوب السبحانی میر سید محی الدین یا
شیخ عبد القادر جیلانی یا حسینی یا حسینی یا حنبلی یا شافعی بعده قدم راست بر جیب نهاده تصور
کند که در روضهٔ مطهرهٔ متبرکه غوثیه حاضرم و بگوید السلام علیک یا شیخ الثقلین اغثنی و امدونی
فی قضاء حاجتی و حاجة جمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات بعده فاتحه و اخلاص
و درود یازده بار بخواند باز قدم چپ بر راست نهاده فاتحه و اخلاص و درود بعده مذکور بخواند
و پس یا بگوید بهمان طریق در هشت رفته بود بهر قدم یازده نام مذکوره بخواند چون برجای خود آید
روضهٔ متبرکه را تصور کرده فاتحه بخواند و بگوید السلام علیک یا شیخ الثقلین تا آخر و به نشیند
و ذکر اوراد هر و یازده کرت بگوید های هوی از کلمه های تنبیه غافل مراد است و هو اشاره سوی
ذات احدیت یعنی خبردار شو که این هم اوست از همین ذکر فنا فی الله زود و شتاب حاصل شو
القادر فوائد الاذکار حجة الله که اگر کسی را مهمی پیش آید تا ... و بهیچ تدبیر آسان نشود طالب را
باید که دوگانه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه بگزارد جهت روا شدن مطلب عظیم و مشکل نماید مهم زود بر آید
طریق آن این است چون خواهد که دوگانه شروع نماید اول طرف عراق کنج سنگاه و حرب سلام
کند السلام علیک یا غوث السموات والارض بعده حاجت خود عرض کند بعده مشغول قبله شود
دوگانه ادا نماید در هر رکعت بعد فاتحه قل اللهم مالک الملک با نوحساب یازده بار و گوید
آمری یعنی الله ان الله بصیر بالعباد یازده بار بگوید و در سجده رود نه ... بعد سلام یا ... زود

یا الله بار بخوانند و در جلسه سجده دیگر نیز همچنین کنند و همبرین طریق رکعت دوم کنند بعد سلام در سجده
رود و حاجت خود عرض کند و یا الله بار بگوید یا شیخ الثقلین قطب الربانی غوث الصمدانی
محی الدین عبد القادر جیلانی الحسنی الحسینی رضی الله عنه وارضاه اغثنی وامدونی فی قضاء حاجتی
بعده سر از سجده بر دارد و بطرف عراق یازده قدم برود و در هر قدم ذکر آیة الکرسی تا عظیم کند
بعده طرف راست ادا سجده گوید و طرف چپ اقربت بخوانند و بعده در سجده و حاجت در عرض کنند
و بلدیم حاجت آیتین بخوانند و هر قدمی بر بن نوع عمات کنند و در هر قدمی سلام گوید السلام علیک یا ولی الله
چون بقدم یازدهم رسد پای راست بر پای چپ نهد و عرض کند و تصور کند که نزدیک قبر
شریف رسیده‌ام بعده این دعا یا الله بار بخوانند یا خفی الالطاف برحال العراق ادرکنی
فی وقتی هذه و بخفی مما اخاف یا مفرج فرج بعده یا الله بار خطاب حضرت بخوانند و الالهی
الهی بحرمت شیخ محی الدین خواجه عبد القادر جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین غوث الثقلین
سید عبد القادر جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین قطب المملکه سید عبد القادر جیلانی
الهی بحرمت شیخ محی الدین قطب الجن و الانس سید عبد القادر جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین
قطب المشرقین و المغربین سید عبد القادر جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین قطب الشجر و الحجر سید
عبد القادر جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین قطب یار شنهت محبت کلام المملکه سید عبد القادر
جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین قطب کل شیئ سید عبد القادر جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین

قطب الجنوب و الشمال سید عبد القادر جیلانی بوده نود و نه نام آنحضرت رضی الله عنه
بحضور دل بخوانند بسم الله الرحمن الرحیم هو القطب للدین لا قطب الا هو عبد القادر
سید مؤید کریم عظیم شریف ظریف امام همام سالک ناسک مؤمن موقن
منعم مکرم طیب مطیب جواد منقاد قائم صائم عابداً زاهداً ساجداً واجداً
حبیباً حسیباً تقی نقی کامل بازل زکی عفیف جمیل جلیل نافل فاضل سعید رشید
سخی وفی پارسا لطیف نجیب خاضع خاشع صاحب ناقب وارث
حارث والی بارع فایق لدین راسخ شامخ ولی خفی ظاهر طاهر مطیع
منیع لبیب حبیب شاهد راشد زاهد عابد بصیر منیر سراج تاج فاتح
فالح مقرب مهذب خلیل دلیل صادق حاذق سلطان برهان حسینی
حسینی عالم حاکم معین مبین مصباح مفتاح شاکر ذاکر ملاذ معاذ صالح فالح
ناصح واضح وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین بعده پس یا باز گردیده بر مصلی بنشیند
و تکبیر از یکصد و سی بار نام حضرت پیر دستگیر سلطان الاولیا غوث الثقلین بگوید یا شیخ
عبد القادر شیئاً لله بعده حاجت خود عرض نماید بعده بذکر کوله برو مشغول شود ذکر این اسما
کنند یا روح القدس یا روح القدس یا روح الادم یا روح الروح باذن الله بعده [illegible] حاجت در مرا هم
دارالو و بعده این اسم تکبیر از یکبار تکرار نماید که باید چند روز بدین دو گانه مواظبت نماید

هر مهمی که صعب باشد آسان شود و این طریق دوگانه از جمله طریق سریع الاجابت است فقط

از شیخ و مرشد قطب الزمان الی الله الهاد رسید تا

و مولانا سید عبد القادر سبط القطب النسل السید عبد الجلیل الحسنی الحسینی رضی الله عنه احمد آبادی

رابین فقیر رسیده که بعد دوگانه مذکوره یخطو الی جهة العراق احدی عشر خطوة فی کل خطوة ینادی

الغوث الاعظم رض باسم من هذه الاسماء بحضور القلب کانه بین یدیه یراه یا سید محی الدین

یا بادشاه محی الدین یا مولانا محی الدین یا مخدوم محی الدین یا شیخ محی الدین یا فقیر محی الدین یا ولی

محی الدین یا خواجه محی الدین یا میر محی الدین ثم یقرأ الفاتحة ثمانیا و الاخلاص احدی عشرة مرة و یصلی

علی النبی و آله ثلاثا و لطلبت حاجته فانها یقضی فقط

طریق خواندن فاتحه بروح حضرت غوث اعظم رضی الله عنه برای آمدن حاجات از بزرگان دین ماثور است

اینست بروح پاک قطب العالمین سلطان المحبوبین حضرت اعظم محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی

الواقف یکجاه شهت سیدنا ر الله و یازده نام آنحضرت گیرد سید محی الدین شیخ محی الدین ولی محی الدین

بادشاه محی الدین مخدوم محی الدین مولانا محی الدین سلطان محی الدین درویش محی الدین فقیر محی الدین

غریب محی الدین خواجه محی الدین هست بار سوره فاتحه و یازده بار سوره اخلاص و سه بار درود خواند

هر حاجتی که داشته باشد برآید و شیرینی بالای حیات هم پیش فاتحه خوانده بکس نماید میگویند که اگر

حاجتش روا نگردد فردای قیامت جنگ او در دامن باشد سبحان الله چه خوب عهد و خوب است

اگر حاجت تو روا کنم فبها و گرنه فردای قیامت دامن آن کس دو دست آویزم و اینهم از زمره حاش

بیهوشست چه کسیکه بدامن معتصم گشته او سوء حساب و عقاب نخواهد بود الحمد لله علی ذلک به [illegible]

فی اصوله و فروعه رضی الله عنه اما وصول پدر آنحضرت نسبت غوث اعظم محی الدین ابو محمد سید

عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی قدس الله سره العزیز ابن السید الصالح زین الدین صبغ الله محمد بن

السید موسی جنگی دوست بن سید نور الدین عبد الله بن عبد الله الخلیل بن یحیی الزاهد بن

محمد بن داود بن موسی الثانی بن عبد الله الثانی بن موسی الجون بن عبد الله المحض بن الحسن

المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه اما وصول مادر آنحضرت والده آنحضرت

ام الخیر ام الجبار فاطمه بنت ابو عبد الله الصومعی الزاهدی بن محمد بن السید ابو محمود طاهر

بن سید ابو عطا عبد الله بن السید علی العواص بن السید امام جعفر صادق بن السید الامام محمد الباقر

بن السید العباد السجاد زین العابدین بن السید الامام ابی عبد الله الحسین بن السید الامام

علی المرتضی کرم الله وجهه اما اولاد آنحضرت رضی الله عنه شیخ امام التمار رحمة الله در تاریخ خود گفته اند

که شنیدم از قطب الافاق شیخ تاج الدین ابو بکر سید عبد الرزاق بن حضرت غوثیه که آنحضرت سی و

جهل و نه فرزند داشتند بیست و هفت پسر و بیست و دو دختر و فتی پدر من حضرت غوثیه از عالم [illegible]

قریب وفات یافتند بیهوش گشته ما گرد وی نشسته میگریستیم ناگاه آنحضرت بیهوش آمده فرمودند

گریه مکنید که هنوز من نمی میرم در اینجا سید یحیی نام در پشت من است لا جرم او در دنیا آمد تا

گمان نبردیم که آنحضرت از غلبهٔ مرض میفرمائید بعد از آن از مرض صحت یافتند و او را جازم حسنه بود
ازو بسیار آمد و آخرین اولاد آنحضرت سید یحیی بود بعد از آن پس از مدت طویل از این سرای
فانی بدار البقا رحلت نمودند از جملهٔ اخلاف آنحضرت از روی کتاب بهجة الاسرار که مقدم
ترین کتب مناقب حضرت غوثیه است ده اند بر این تفصیل است حضرت شیخ سیف الدین ابو عبد الله
سید عبد الوهاب مولد او در شعبان سال بیست و پنجم ۲۵ ماه شوال سنه ستصد و نود و سه ۵۹۳ و ان
بعد از انتقال حضرت غوثیه تا سی و دو سال ۳۲ در قید حیات بودند و عمر مبارک ایشان هفتاد
و یک سال رضی الله عنه حضرت شیخ شرف الدین سید عیسی در کتاب جواهر الاسرار در تصوف
از تصنیفات اوست و فتوح الغیب حضرت غوثیه برای او تصنیف کردند وفات او پانصد
و هفتاد و سه ۵۷۳ هجری است و بعد حضرت غوثیه تا دوازده سال حیات بودند و سال بیست
از عبد الوهاب رحلت ایشان است رحمه شیخ شمس الدین عبد العزیز وفات ایشان سال پانصد و نود و هشت است
و سه سال بیشتر از حضرت غوثیه رحلت فرمودند حضرت شیخ سراج الدین ابو الفرج سید عبد الجبار رضی
وصال چهارشنبه نوزدهم ۱۹ شهر شعبان سال پانصد و هفتاد و سه است و بعد از حضرت غوثیه
تا دوازده سال در قید حیات بودند بر سجادهٔ علیه اقامت فرمودند وفات ایشان بیست سال
بعد از ... سید عبد الوهاب است حضرت شیخ تاج الدین و الدنیا ابو بکر سید عبد الرزاق
رضی الله عنه وفات ایشان در بغداد است ششم شوال ستصد و سه و مولد ایشان سال پانصد و بیست و هشت

و بعد از انتقال حضرت غوثیه تا چهل و دو سال زنده بودند حضرت شیخ ابو اسحاق سید ابراهیم
رضی الله عنه و وفاتش در بغداد است و پنجم ذی قعده سال ششصد و هجری بعد انتقال حضرت غوثیه
تا سی و یک سال در حیات بودند حضرت شیخ ابو الفضل سید محمد رضی الله عنه و وفاتش در بغداد
سال سیصد و بعد حضرت تا سه و نه سال زنده بودند حضرت شیخ ضیاء الدین ابو النصر سید
موسی رحمه و وفاتش در دمشق است غره جمادی الآخر سال ششصد و سیزده مولدش سلخ ربیع الاول
سال پانصد و سی و نه بعد حضرت غوثیه پانصد و پنجاه و یک سال زنده بودند انتهی این بنده
ضعیف از بعضی کتب مسلسلات از اخلاف آنحضرت و اسامی دیگر آنحضرت از فرزندان
آنحضرت یافته است با این تفصیل حضرت یوسف رضی الله عنه مولد و وفاتش در بغداد و قبرش
بیرون بقعه مبارک واقع است حضرت سید عبد القادر رضی الله عنه و حضرت سید حسیب الله رحمه الله علیه
و حضرت سید زاهد منصور رحمه یکی از اقطاب سبعه بود و حضرت سید عبد الخالق رحمه و حضرت
سید عبد الرؤف رحمه رکن از اعیان مخصوصه حضرت غوثیه خصوصا طریق دوگانه بالکم حامی
از ایشان منقول است حضرت محی الدین صاحب مقامات علیه بودند بعضی از اولاد
ایشان بودند اللهم انفعنا ببرکاتهم و برکات علومهم و احفظنا
مسلکین فی السلسلة العلیة القادریة احیینا فی [illegible]
القادریة و امتنا فی محبته فی الدین والدنیا و الآخرة والعقبا فی نحشر

مع مریدیه المحبین المخلصین آمین و اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله اللهم صل علی
وسلم علی محمد و آله و صحبه و سلم اجمعین و آتنا فی الدنیا حسنة
و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار امین امین امین برحمتک یا
ارحم الراحمین

~~تمام شد کتاب [illegible] ۱۲۷۶ [illegible]~~
توفیق [illegible] روز [illegible] موضع [illegible] سید صدر الدین احمد
ولد [illegible] سید کریم الدین احمد [illegible] خط خام سید عبدالحسن [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] خط [illegible] یادگار